بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
نام آشنای علم و ادب و فرهنگ
۱۳۲۸

ایران، اِخوان و خیزش‌های عربی

ناگفته‌ها و شگفتانه‌ها

دکتر عباس خامه‌یار

سرشناسه: خامه‌یار، عباس، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور: ایران ، اخوان و خیزش‌های عربی: ناگفته‌ها و شگفتانه‌ها/عباس خامه‌یار.
مشخصات نشر: تهران : امیرکبیر، ۱۴۰۴.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۲۵۴۰-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: اخوان‌المسلمین
موضوع: Ikhavan al-Muslimin*
موضوع: کشورهای عربی - تاریخ - قرن ۲۱م. *Arab countries - History - 21st century*
رده‌بندی کنگره: DS۶۳/۱
رده‌بندی دیویی: ۹۰۹/۰۹۷۴۹۲۷۰۸۳۱۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۲۳۴۵۴۱
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

نام کتاب: ایران، اِخوان و خیزش‌های عربی (ناگفته‌ها و شگفتانه‌ها)
نویسنده: دکتر عباس خامه‌یار
طراح جلد: علیرضا ذاکری
نوبت چاپ: اول | ۱۴۰۵
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: چاپ پاد
دفتر مرکزی: تهران | خیابان جمهوری اسلامی | تقاطع خیابان سعدی | پلاک ۲
شماره تماس: ۰۲۱-۳۳۹۰۰۷۵۱-۲
کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸
نشانی اینترنتی: amirkabirpub.ir
@amirkabirpubco

تقدیم به:
آینه‌داران نور و نیکویی،
به آنان که دل در گروی حضرت دوست نهادند
و در طریق بندگی، سر از پا نشناختند،
به روح‌های رهاشده از قفس خاک،
و به شهیدان عاشق،
که در خلوت خونین خویش، به دیدار حقیقت شتافتند
و چراغ هدایت را در ظلمات زمان برافروختند.

فهرست

مقدمهٔ ناشر ۱۵

پیشگفتار ۱۹

سایهٔ سایکس – پیکو /۲۰/ بیانیهٔ بالفور و زخم کهنهٔ فلسطین /۲۱/ غروب خلافت و زخم هویت /۲۱/ طلوع اخوان /۲۲/ هم‌افقی با انقلاب /۲۳/ بهار عربی و بازی قدرت /۲۵/ کنشگران اصلی در دوران پسابهار عربی /۲۶/ نویسنده و مسئلهٔ اخوان /۲۷/ روایت نخستین /۲۸/ روایت دوم /۲۸/ واپسین سخن /۳۱/

بخش نخست: تکوین خیزش‌ها؛ زمینه‌های پنهان و چالش‌های آشکار ۳۳

مدخل ۳۵

فصل اول: از رسوبات خاموش تا فوران خشم؛ زمینه‌ها و تبیین‌های خیزش ۳۷

صداهای بی‌مرز: نقش رسانه و فن‌آوری در مهندسی خیزش‌ها /۴۱/ نخستین جرقه‌ها در گسترهٔ غرب آسیا و شمال آفریقا /۴۹/ سقوط دومینوی دیکتاتورها، آغاز پایان نظم سابق /۵۱/ تونس؛ خیزش نان و کرامت /۵۲/ مصر؛ از رؤیاهای «التحریر» تا تراژدی «الرابعه» /۵۷/ یمن؛ از انقلاب مدنی تا گرداب جنگ فرقه‌ای /۶۸/ لیبی؛ از فروپاشی اقتدار تا غارتگری ناتو /۷۰/ آغاز خیزش /۷۳/ چرایی سرنگونی قذافی /۷۶/ اردن؛ اعتراض در مدار پادشاهی پایدار /۷۸/ تقاطع اخوان و تاج /۸۰/ جوانه‌های ناپایدار بهار /۸۴/ الجزایر؛ سنگینی دههٔ سیاه بر دوش انقلاب /۸۹/ کویت؛

اصلاح در حصار سنت /۹۷/ پیوستگی ناپایدار با بهار عربی /۱۰۰/ شطرنج کویت با حرکت مردم /۱۰۷/ حکمرانی اخوان بر حوزهٔ خلیج فارس، نگاهی واقع‌نگرا به یک سناریوی محتمل /۱۰۹/

فصل دوم: سلفی‌گری در آیینهٔ انتفاضه‌های عربی ۱۱۹

سلفی‌گری؛ مفاهیم، تحولات و پیامدها /۱۲۰/ خلیفه و خلافت؛ جدال مفاهیم و تکثر دیدگاه‌ها /۱۲۴/ گسست سلفی‌گری از وهابیت سنتی /۱۳۹/ سلفیت و بهار عربی: از انفعال تا کنشگری سیاسی /۱۴۵/ سلفی‌گری تندرو در بستر بحران‌های منطقه‌ای /۱۵۹/

فصل سوم: علل درون‌زای تحولات اعتراضی: زمینه‌ها، پیشران‌ها و کنشگران داخلی ۱۶۵

فصل چهارم: سناریوهای تجزیه و بازچینی ژئوپولیتیکی غرب آسیا ۱۹۳

الف) سایکس – پیکو و نظم پساخلافت: /۱۹۴/ از فروپاشی عثمانی تا بحران دولت – ملت‌های عربی /۱۹۴/ ب) لوئیس و معماری تفرقه: تئوریزه‌سازی تجزیه و ژئوپولیتیک فروپاشی /۱۹۸/ ج) هانتینگتون و نظم گسل‌محور؛ از جنگ سرد تا جنگ تمدن‌ها /۲۱۵/ هیکل و ژئوپولیتیک افشاگری: خوانشی از نقشه‌های تکه‌تکه‌سازی «جهان عرب» /۲۱۷/

فصل پنجم: بهار عربی؛ چالش‌های ساختاری و ناکامی‌های راهبردی ۲۲۷

گذار پُرچالش بهار عربی /۲۲۸/ پرسش‌هایی برای فهم ریشه‌ها، روندها و پیامدها /۲۳۳/ مصر: نوسان میان انقلاب و ضدانقلاب /۲۳۴/ گذار دشوار: واکاوی چالش‌های پساانقلاب مصر /۲۴۲/ بهار بی‌ثمر: وقتی مصر رهبر نداشت /۲۴۳/ ایدئولوژی گم‌شده در میدان التحریر /۲۴۶/ ارتش: دولت پنهان یا نهاد حافظ /۲۴۸/ تحزب در مصر، ناکامی یا نهادینه‌سازی سیاسی؟ /۲۴۹/ تدوین قانون اساسی و چالش‌های نهادسازی /۲۵۰/ بن‌بست نوسازی و ره به افول /۲۵۱/ تونس: گذار شکننده در سایهٔ دوگانهٔ سکولاریسم و اسلام‌گرایی /۲۵۵/ یاسمینی که پژمرد: علل بروز و ناکامی جنبش /۲۵۶/ دگردیسی راهبردی النهضة؛ گذار از «دعوت» به «دولت» /۲۶۷/ سکولاریزم مؤمنانه: بازاندیشی در نهاد دین، دولت و جامعه /۲۷۲/ شکاف در رأس النهضة؛ استعفای جمعی و بحران رهبری /۲۸۰/ تجربهٔ تونس در گذار اسلام سیاسی /۲۸۴/ لیبی: دولت‌زدایی و ظهور میلیشیای بی‌مرز /۲۹۵/ کابینهٔ وحدت ملی؛ چالش‌های سیاسی و امنیتی

/۳۰۱/ اردن: دولت‌داری در مرزهای التهاب /۳۰۸/ جمع‌بندی و تأمل /۳۱۴/

بخش دوم: تحول درون‌زا؛ اخوان‌المسلمین از نوسازی تا سرکوب ۳۱۷

مدخل ۳۱۹

فصل اول: تبارشناسی اخوان پیش از بهار عربی ۳۲۱

اختلافات ایدئولوژیک و چالش‌های نسلی /۳۲۵/ مصیبت‌زدگی، پایداری و تاب‌آوری /۳۳۱/ اخوانیسم؛ سازکار هویت‌ساز /۳۳۶/

فصل دوم: اخوان در آزمون بهار عربی: گذار از «دعوت» به «قدرت» ۳۴۹

بازپیکربندی اجتماعی و سیاسی اخوان‌المسلمین پس از بهار عربی /۳۵۵/

فصل سوم: تراژدی ناکامی اخوان در مصر: ریشه‌ها و چرایی یک شکست ۳۶۳

از خطای راهبردی تا مهندسی کودتا؛ خوانش‌هایی از فروپاشی /۳۶۵/ وحدت‌گرایی در اندیشهٔ اخوان /۳۷۰/ فلسطین و اخوان: فاصلهٔ آرمان و واقعیت /۳۷۳/ اخوان و «دولت عمیق»؛ تقابل مشروعیت و قدرت پنهان /۳۷۴/ گذار حقوقی ناتمام /۳۸۵/ مؤلفه‌های مهندسی انقلاب معکوس /۴۰۷/ کاستی‌ها و ناکامی‌های راهبردی در تجربهٔ اخوان و مرسی /۴۱۰/

فصل چهارم: دولت اخوان در پرتوی دگرگونی‌های ژئوپولیتیکی: سقوط در مدار سیاست جهانی ۴۴۵

الف) مهار اسلام‌گرایی در راهبرد آمریکا و اسرائیل /۴۴۷/ روابط پنهان اخوان با آمریکا: واقعیت یا روایت‌سازی /۴۵۹/ اسرائیل و فقدان «گنج استراتژیک» /۴۶۵/ ب) اخوان در چنبرهٔ نُظُم نفتی /۴۶۸/ پ) حمایت آنکارا از اخوان؛ ائتلاف آرمانی یا مداخلهٔ راهبردی؟ /۴۷۴/ ت) قطر و دیپلماسی ائتلاف‌ساز عصر بهار عربی /۴۷۸/ اخوان‌المسلمین و چرخهٔ بحران در اسلام‌گرایی معاصر /۴۸۶/ اخوان و بحران نهادسازی در ساختارهای سخت‌جان /۴۹۰/

فصل پنجم: چالش‌های بقای یک جریان پیشاهنگ: اخوان‌المسلمین در آستانهٔ بازتعریف ۴۹۱

۱. نوسازی فکری و سامان‌دهی مجدد راهبردها /۴۹۱/ ۲. انحصارگرایی و سیطرهٔ گفتمان تک‌صدایی /۴۹۸/ ۳. ناهم‌ترازی در الگوهای فکری، ساختاری و تربیتی /۴۹۹/ ۴. دغدغه‌های اخوان نسبت به دگرگونی‌های منطقه‌ای /۵۰۳/

فصل ششم: زخم‌های انقلاب؛ اخوان و تحولات پس از شکست ۵۱۳

چالش‌های دولت و جامعه پس از عزل مرسی /۵۱۴/ دوران پسامرسی: واکاوی رویکردها و پیامدها /۵۱۷/ تأثیر اخوان بر اندیشهٔ حکمرانی /۵۲۹/ تعمق شکاف‌ها و گسل‌ها /۵۳۲/ «اخوانِ جهانی»: فروپاشی یا دگردیسی؟ /۵۳۴/ گذار ساختاری در تشکیلات جهانی /۵۳۹/ حماس و معماری نوین در حکمرانی مقاومت /۵۴۳/ جمع‌بندی و تأمل نهایی /۵۴۷/

بخش سوم: سیاست خارجی اخوان‌المسلمین در عصر تحولات نوین ۵۵۱

مدخل ۵۵۳

فصل اول: سیاست خارجی اخوان‌المسلمین: مبانی و کنش‌ها ۵۵۵

فصل دوم: در آستانهٔ قدرت؛ تجربهٔ دیپلماتیک مصر در دوران مرسی ۵۶۳

دولت اخوان در آینهٔ سیاست خارجی قدرت‌های جهانی /۵۶۹/ واکاوی رویکرد بازیگران خارجی در قبال اخوان /۵۷۰/ آمریکا؛ استراتژی سازگاری یا مهار؟ /۵۷۰/ نقش آمریکا در تثبیت کودتای ژنرال‌ها /۵۸۲/ اروپا؛ میان اصول و منافع /۵۸۸/ روسیه؛ تلاش جهت بازگشت به میدان نفوذ /۵۹۲/ چین؛ شریک خاموش در شرق بیدار /۵۹۵/ ترکیه؛ اسلام‌گرایِ نوگرا /۵۹۶/ سوریه؛ بحران ممتد در دل شام /۵۹۸/

فصل سوم: اخوان و فلسطین؛ پیوندی آغازین و آرمانی ۶۰۳

اخوان و فلسطین؛ در سایه‌روشن بهار عربی /۶۱۰/ مرسی و فلسطین؛ ایدئولوژی در تراز حکمرانی /۶۱۲/ مرسی و اسرائیل: تنش در آغاز راه /۶۱۶/ مرسی و کمپ دیوید؛ تعارض میان آرمان و الزام /۶۱۸/ عزل مرسی و بازآرایی ژئوپولیتیکی در سرزمین‌های اشغالی /۶۲۲/

فصل چهارم: خیزش‌های مردمی در ترازوی صهیونیسم ۶۳۱

منافع راهبردی اسرائیل و برخورد با انقلاب /۶۳۳/ آیا کودتا موضع اسرائیل نسبت به انقلاب را آشکار کرد؟ /۶۴۳/

فصل پنجم: سعودی؛ پاسدار سنت در رویارویی با جغرافیای خیزش و دگرگونی ۶۴۷

میان تخت و منبر؛ خوانشی تاریخی از روابط سعودی و اخوان /۶۴۸/ از پناه تا پیوند؛ آغاز

فصل همکاری میان اخوان و سعودی /۶۵۳/ اخوان و نوسازی نهادی دولت سعودی /۶۷۵/ اخوان‌المسلمینِ سعودی؛ واقعیتی تاریخی یا برساخته‌ای پرهیاهو؟ /۶۷۸/ بازسازی در سایهٔ اخوان؛ خوانشی از بهبود رابطه قاهره و ریاض /۶۷۹/ واگرایی در پیوندهای دیرینه؛ عربستان و اخوان در مسیر افتراق /۶۸۵/ عربستان و بهار عربی؛ سیاست مهار و بازدارندگی /۶۹۹/ انقلاب، سنجهٔ تعامل اخوان و آل‌سعود /۷۰۵/ مهندسی بازدارندگی: ائتلاف‌های ضد بهار /۷۱۰/ خشوع سیاسی؛ رویکرد راهبردی اخوان در مواجهه با کشورهای عربی /۷۱۸/ ائتلاف ناممکن: چرایی واگرایی ریاض و قاهره در دوران مرسی /۷۳۴/ رویارویی گفتمانی اخوان و هیئت کبار العلما /۷۴۳/ ویکی‌لیکس و چهرهٔ پنهان روابط اخوان و سعودی‌ها در انقلاب ژانویه /۷۴۷/

فصل ششم: اخوان‌المسلمین در تنگنای حال: افول، انسداد و تکاپوی بقا ۷۵۵

بحران درونی اخوان‌المسلمین: جبهه‌ها و چشم‌اندازها /۷۵۸/ بحران مشروعیت و بن‌بست حقوقی /۷۵۹/ چشم‌انداز آیندهٔ منازعه میان دو جبهه و پیامدهای آن بر کل تشکیلات /۷۵۹/ پیامدهای استمرار منازعات بر ساختار جنبش /۷۶۰/ تمایز و تشکل‌گرایی در جنبش اخوان مصر /۷۶۲/ سطوح تقابل بین جناح‌ها /۷۶۲/ شناسایی چالش‌های کلیدی /۷۶۳/ آیندهٔ اخوان‌المسلمین /۷۷۰/ گزینه‌های پیش روی اخوان /۷۷۷/ رویکرد اخوان‌المسلمین نسبت به مقولهٔ انقلاب /۷۸۳/ دیدگاه نخست: انقلاب، پدیده‌ای گذرا /۷۸۴/ نقد و بررسی دیدگاه نخست /۷۸۵/ از منظر دشمنان این طرح چه می‌توان گفت؟ /۷۸۷/ دیدگاه دوم: بینش انکار اخوان /۷۸۸/ جمع‌بندی و تأمل /۷۹۵/

بخش چهارم: ایران و اخوان‌المسلمین؛ پیوستار روابط در آستانهٔ بازتعریف ۷۹۷

مدخل ۷۹۹

فصل اول: در گذر تاریخ: فراز و فرود مناسبات ایران و اخوان ۸۰۱

تبار تقارب؛ واکاوی مناسبات ایران و اخوان پیش از انقلاب اسلامی /۸۰۱/ دگردیسی راهبردی؛ مناسبات ایران و اخوان در عصر پس از انقلاب /۸۲۱/ نگرش‌های متکثر اخوان‌المسلمین به ایران /۸۳۶/ سودان /۸۴۲/ تونس /۸۴۳/ اردن /۸۴۷/ لبنان /۸۴۷/ سوریه /۸۴۸/ فلسطین

/۸۴۸/ الجزایر /۸۴۸/ تشکیلات جهانی اخوان‌المسلمین /۸۴۹/ سایه‌های سرد؛ افول روابط ایران و اخوان /۸۵۰/ فراتر از سایه‌ها؛ نقدِ نقدها /۸۵۹/ تعادل عقلانیت بر لبه بحران /۸۶۶/

فصل دوم: بهار ناتمام؛ اثرات ژئوپولیتیکی خیزش‌های عربی بر روابط ایران و مصر ۸۷۱

سفر احمدی‌نژاد به مصر؛ دیپلماسی در تراز بحران /۸۷۵/ سفر مرسی به ایران؛ دیپلماسی در گذرگاه ابهام و آزمون /۸۷۹/ پیمانی که بسته نشد؛ فرصت‌های ازدست‌رفتهٔ اخوان در تعامل با ایران /۸۸۳/ اخوان و ایران: در پیچ تاریخی سوریه /۸۹۱/ ماجرای قتل حسن شحاته /۸۹۹/ ایران؛ فرصتی که اخوان از دست داد /۸۹۹/ تعامل ممکن: راهکارهای عقلانی برای مدیریت اختلافات /۹۰۷/

فصل سوم: جایگاه اخوان در هندسهٔ راهبردی ایران ۹۱۵

چندگانگی نخبگان فکری و اجرایی ایران در قبال جنبش اخوان /۹۲۰/ ضرورت بازشناسی واقع‌گرایانه از اخوان /۹۲۱/

فصل چهارم: ایران و اخوان‌المسلمین؛ فرصت‌های بالقوه و افق‌های پیش‌رو ۹۲۹

تنوع نگاه‌ها در ایران نسبت به اخوان /۹۳۷/ جزرومد ارتباط ایران با اخوان پس از بیداری اسلامی /۹۳۸/ ضرورت بازبینی در مناسبات ایرانی – عربی و ایرانی – اسلامی /۹۳۸/ ضرورت شکل‌گیری درک مشترک از اخوان‌المسلمین در سیاست‌ورزی ایران /۹۳۸/ اخوان؛ همسوترین جریان اهل سنت با گفتمان شیعی؟ /۹۳۹/ لزوم مهار گفتمان‌های تفرقه‌افکن با پوشش دینی /۹۳۹/ ضرورت ترجمهٔ گفتمان تقریب به کنش راهبردی /۹۳۹/ اخوان‌المسلمین در تراز راهبردی؛ فراتر از یک شرکت سیاسی /۹۳۹/ آشفتگی در فقه سیاسی اهل سنت؛ چالشی بنیادین /۹۴۰/ چشم‌انداز روابط ایران و اخوان در گذار پسابهار عربی /۹۴۲/ نگارهٔ نخست: اخوان در مقام شریکی راهبردی برای ایران /۹۴۳/ نگارهٔ دوم: اخوان نه شریک، که متغیری ناپایدار در معادلات ایران /۹۴۴/ نگارهٔ سوم: اخوان به‌عنوان شریک مقطعی در توازن‌های ژئوپولیتیکی /۹۴۵/ چهارچوب‌های مفهومی و الزامات عملی در گفت‌وگو با اخوان /۹۴۷/ اخوان در افق گفت‌وگو؛ بایسته‌های راهبردی و ملاحظات تقابلی /۹۵۴/ ۱. یکپارچه‌سازی راهبرد ملی در قبال اخوان /۹۵۵/ ۲. بازشناسی فکری و گفتمانی جریان اخوان /۹۵۵/ ۳. تفاوت گفتمانی میان اخوان و انقلاب اسلامی /۹۵۵/

۴.عبور از سطح نظری به میدان عمل /۹۵۶/ ۵. پروژه‌های مشترک در عرصهٔ نشر /۹۵۶/ ۶.توسعهٔ همکاری‌های رسانه‌ای و فضای عمومی /۹۵۶/ ۷. تأسیس نهادهای علمی و پژوهشی در حوزهٔ اخوان‌پژوهی /۹۵۷/ ۸. اهمیت نقش اخوانی‌های داخلی /۹۵۷/ مناسبات تهران و قاهره در عصر پسااخوان؛ چالش‌های بازسازی رابطه /۹۵۷/ محرک‌های تقویت مناسبات ایران و مصر در دورهٔ کنونی /۹۵۹/ چرایی تمایل ایران به بهبود رابطه با قاهره؛ تحلیل انگیزه‌های راهبردی /۹۶۰/ ۱.شکستن محاصرهٔ بین‌المللی /۹۶۰/ ۲. بی‌طرف‌سازی مصر در چالش‌های منطقه‌ای /۹۶۰/ ۳. بازگرداندن تعادل در رقابت منطقه‌ای با ترکیه /۹۶۰/ چرایی تمایل مصر به بهبود رابطه با تهران؛ تحلیل انگیزه‌های راهبردی /۹۶۱/ ۱. بهبود روابط ایران با کشورهای حوزهٔ خلیج فارس /۹۶۱/ ۲. تلاش برای بازیابی نقش منطقه‌ای مصر /۹۶۱/ ۳. دغدغه‌های امنیتی مرتبط با دریای سرخ /۹۶۲/ ۴. تداوم نقش تاریخی مصر در مسئلهٔ فلسطین /۹۶۲/ ۵. ظرفیت‌های اقتصادی ایران /۹۶۲/ روابط میان دو کشور در پیچ تاریخی جدید؛ بررسی سناریوهای پیش‌رو /۹۶۴/ سناریوی اول: بازگشایی کامل دروازه‌های دیپلماسی /۹۶۴/ سناریوی دوم: تداوم روابط محدود و شکننده /۹۶۵/ جمع‌بندی و تأمل /۹۶۶/

پایان دفتر و واپسین سخن **۹۶۹**

زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری خیزش‌های مردمی /۹۷۰/ شتاب و گسترهٔ تحولات /۹۷۰/ نقش اسلام‌گرایان و اخوان‌المسلمین در این خیزش‌ها /۹۷۰/ مرسی، چالش‌های پیچیده و دلایل سقوط /۹۷۲/ ۱. فقدان مانیفست حکمرانی و ابهام نظری /۹۷۲/ ۲. فقدان رهبری کاریزماتیک و انسجام داخلی /۹۷۳/ ۳. انحصارطلبی سیاسی و حذف دیگر نیروها /۹۷۳/ ۴. تسامح در برابر افراط‌گرایی مذهبی /۹۷۳/ ۵. ساده‌انگاری در سیاست خارجی /۹۷۴/ ۶. بی‌انگیزگی در رابطه با جمهوری اسلامی ایران /۹۷۴/ ۷. فشارهای خارجی و مهندسی سرنگونی /۹۷۵/ پیامدهای سقوط اخوان /۹۷۵/ تجربه‌ای ناتمام، اما پایان‌ناپذیر /۹۷۶/ راهبرد آینده: آزادی، مشارکت، واقع‌گرایی /۹۷۷/

منابع ۹۷۹
فهرست احزاب، جریان‌ها، جنبش‌ها، سازمان‌ها و انقلاب‌ها ۱۰۰۵
فهرست فرقه‌ها / ایدئولوژی‌ها / حکومت‌ها / قبیله‌ها ۱۰۱۳
فهرست اشخاص ۱۰۲۳
فهرست اماکن ۱۰۴۹
فهرست بیانیه‌ها/قراردادها/توافقنامه‌ها/پیمان‌ها ۱۰۶۷
فهرست کتاب‌ها / سایت‌ها / رسانه‌ها / شبکه‌های اجتماعی ۱۰۶۹
آلبوم تصاویر ۱۰۷۷

مقدمهٔ ناشر

تحولات جهان اسلام در یک قرن گذشته، صحنهٔ رویارویی روایت‌های رقیب از هویت، سیاست و مقاومت بوده است. از فروپاشی امپراتوری عثمانی و زخم ماندگار سایکس - پیکو تا ظهور دولت‌های ملی، از شکل‌گیری جنبش‌های اسلام‌گرا تا تجربه‌های تلخ استعمار، اشغال و جنگ‌های نیابتی، تاریخ منطقه، تاریخ تقابل و تلاقی اراده‌هایی است که هریک می‌کوشیده‌اند تصویر تازه‌ای از نظم سیاسی مسلمانان ترسیم کنند. در چنین بستری، شناخت نسبت جریان‌های اصلی اسلام‌گرا - به‌ویژه اخوان‌المسلمین - با جمهوری اسلامی ایران، یکی از مهم‌ترین خلأهای مطالعاتی در حوزهٔ اسلام سیاسی و روابط منطقه‌ای محسوب می‌شود.

کتاب حاضر، حاصل بیش از سه دهه پژوهش نظری، میدان‌پیمایی، زیست‌جهان فکری و گفت‌وگوهای مستقیم نویسنده با نخبگان برجستهٔ جهان اسلام است؛ اثری که نه از دور، بلکه از متن وقایع، نه براساس تحلیل ثانوی، بلکه با تکیه بر تجربهٔ زیسته، مشاهده و تعامل پدید آمده است. همین ویژگی، کتاب را از سطح یک پژوهش دانشگاهی به جایگاهی فراتر ارتقا می‌دهد و آن را در ردیف آثار مرجع در حوزهٔ «مطالعات اخوان» و «روابط ایران و اسلام سیاسی سنی» قرار می‌دهد.

تحولات موسوم به بهار عربی، که جهان عرب را در دهه دوم قرن بیست‌ویکم با موجی از دگرگونی‌های شتابان روبه‌رو ساخت، نقطه چرخش تاریخی در مناسبات قدرت در منطقه بود. اخوان‌المسلمین، به‌عنوان بزرگ‌ترین جریان سازمان‌یافته اسلام‌گرا، در این مقطع وارد مرحله‌ای

جدید شد؛ مرحله‌ای که فرصت حکمرانی را به آن عطا کرد، اما در برابر چالش‌هایی فراتر از تصور نیز قرار داد. این تجربه، به‌ویژه در مصر، نه‌تنها سرنوشت اخوان را دگرگون کرد، بلکه پیامدهای آن در ساختارهای فکری و رفتاری جنبش‌های اسلام‌گرا و نیز در برداشت بازیگران کلیدی منطقه - از جمله جمهوری اسلامی ایران - تأثیراتی ژرف برجای گذاشت.

کتاب ***ایران، اخوان و خیزش‌های عربی؛ ناگفته‌ها و شگفتانه‌ها*** دقیقاً در چنین برهه‌ای اهمیت مضاعف می‌یابد. این اثر، بر پایهٔ روش‌شناسی میان‌رشته‌ای و با بهره‌گیری از منابع تاریخی، اسناد، گفت‌وگوهای تخصصی و تحلیل‌های گفتمان‌محور، تصویری جامع و چندلایه از تعاملات ایران و اخوان ارائه می‌کند و موشکافانه به بهار عربی می‌پردازد. نویسنده با شناختی ریشه‌دار از هر دو سوی ماجرا - هم از منظومهٔ فکری جمهوری اسلامی و هم از ساختار درونی اخوان - توانسته است بخش‌هایی از واقعیت‌های این رابطه را روایت کند که غالباً در ادبیات رسمی پنهان مانده‌اند.

اهمیت این کتاب تنها در بازخوانی گذشته نیست؛ بلکه در ارائهٔ تصویری دقیق از روندهای پیش روست.

دگرگونی‌های گسترده در مصر، سوریه، فلسطین، و خلیج فارس، رقابت‌های ایدئولوژیک میان جریان‌های مختلف اسلام سیاسی، تحولات ژئوپولیتیک، نقش‌آفرینی قدرت‌های منطقه‌ای مانند ترکیه، قطر و عربستان، و همچنین ظهور نسل تازه‌ای از کنشگران اجتماعی - دیجیتال، همه و همه، ضرورت بازنگری مستمر در جایگاه اخوان و نسبت آن با ایران را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

این کتاب، با نگاهی عمیق و مبتنی بر داده‌های معتبر، می‌کوشد این خلأ را پر کند و افقی روشن‌تر برای فهم آینده ترسیم نماید.

از منظر پژوهشی، کتاب حاضر افزون بر تحلیل روابط ایران و اخوان، به بازخوانی بنیادین گفتمان اسلام‌گرایی در جهان عرب پرداخته و پرسش‌های مهمی را پیش می‌نهد: تحول فکری جنبش‌های اسلام‌گرا پس از قرارگیری در قدرت چیست؟ آیا اسلام سیاسی در دهه پیش رو دچار بازتعریف خواهد شد؟ اخوان در مسیر بازسازی هویتی خود چه مسیرهایی را پیش خواهد گرفت؟ و در نهایت، نسبت جمهوری اسلامی ایران با این تحولات کدام است و چه سناریوهایی پیش روی آن قرار دارد؟

این پرسش‌ها و پاسخ‌های ارائه‌شده در کتاب، آن را به اثری ضروری برای پژوهشگران علوم سیاسی، مطالعات منطقه‌ای، مطالعات اسلام سیاسی، دیپلماسی و حتی سیاست‌گذاران حوزهٔ خارجی بدل می‌کند.

ناشر، مفتخر است که انتشار یکی از مهم‌ترین آثار سال‌های اخیر در حوزهٔ اسلام سیاسی را بر

عهده گرفته است؛ اثری که می‌تواند درک ما را از روابط ایران با جریان‌های اثرگذار جهان اسلام - به‌ویژه اخوان‌المسلمین - تعمیق بخشد و راهگشای پژوهش‌های آتی باشد.

امید است که این کتاب برای پژوهشگران، سیاست‌گذاران و علاقه‌مندان حوزهٔ اندیشه سیاسی اسلام، پلی میان شناخت تاریخی و ضرورت‌های آینده‌پژوهی باشد و بتواند سهمی در تقویت گفت‌وگوی درون‌تمدنی و بازاندیشی راهبردهای جهان اسلام ایفا کند.

پیشگفتار

وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ[1]

«و این روزگار است که میان مردم آن را می‌گردانیم...»

قرن بیستم میلادی با افول یکی از مهم‌ترین و دیرپاترین امپراتوری‌های اسلامی، یعنی امپراتوری عثمانی، آغاز شد؛ امپراتوری‌ای که نیکلای اول، تزار روس، آن را «مرد بیمار اروپا» می‌نامید. این امپراتوری در سال ۱۸۷۵ میلادی به‌دلیل بدهی‌های سنگین خارجی به‌صورت رسمی اعلام ورشکستگی نمود و از آن پس در معرض مداخلهٔ قدرت‌های استعماری غربی قرار گرفت. در پی این وضعیت کشورهای استعمارگر چون بریتانیا و فرانسه به‌سرعت برخی از متصرفات عثمانی در شمال آفریقا را تصاحب کردند و نفوذ خود را در آن مناطق گسترش دادند.

همچنین، در جریان جنگ نخست بالکان (۱۹۱۲ - ۱۹۱۳)، عثمانی تقریباً تمامی سرزمین‌های اروپایی خود را از دست داد و به طرزی چشمگیر تضعیف شد. در چنین بستری، موجی از ملی‌گرایی ترک در داخل امپراتوری عثمانی پدید آمد. این جنبش که در آغاز، ماهیتی اصلاح‌طلبانه و آزادی‌خواهانه داشت، اما به‌تدریج به سرکوب جنبش‌ها و قیام‌های عربی روی آورد و رویکردی اقتدارگرایانه اتخاذ کرد. در نقطه مقابل، ملی‌گرایی عربی نیز رشد یافت. هدف اولیه آن کسب اصلاحات سیاسی، ترویج زبان عربی در نهادهای اداری و تقویت استقلال ایالتی در مناطق عرب‌نشین بود. تحریکات بریتانیا و شکاف‌های تاریخی میان ترک‌ها و عرب‌ها به تشدید تنش‌ها و در نهایت، به وقوع شورش‌هایی در شبه‌جزیرهٔ عربستان و دیگر مناطق عرب‌نشین انجامید.

---

۱. آل عمران، آیهٔ ۱۴۰.

سایهٔ سایکس - پیکو

قرن بیستم با میراثی سهمگین آغاز شد. قرارداد سایکس - پیکو نه‌تنها مرزهای جهان اسلام را دگرگون کرد، بلکه ذهنیت سیاسی مسلمانان را نیز دچار گسست ساختاری نمود. تکه‌تکه شدن سرزمین‌هایی که زمانی در یک چهارچوب تمدنی می‌زیستند، زخم پایداری بر پیکر انسجام اسلامی باقی گذاشت.

با آغاز جنگ جهانی اول، قدرت‌های غربی تصمیم گرفتند که امپراتوری عثمانی را تجزیه و نظم جدیدی در منطقه ایجاد کنند. در همین راستا، در سال ۱۹۱۶، توافق‌نامه‌ای به نام «سایکس - پیکو» بین بریتانیا و فرانسه امضا شد که بر مبنای آن، مرزهایی ساختگی و استعمارگرانه در منطقه ترسیم شد. این مرزهای جدید، نه براساس مؤلفه‌های تاریخی، فرهنگی، قومی، زبانی و یا دینی بلکه صرفاً براساس منافع استعماری طرفین طراحی شده بود و به‌هیچ‌وجه به بافت پیچیده و متنوع جوامع این سرزمین‌ها توجهی نداشت.

پیامد این توافق، شکل‌گیری دولت‌های جدیدی بود که مشروعیت آن‌ها نه از دل ارادهٔ ملت‌ها، بلکه از خواست و منافع قدرت‌های غربی سرچشمه می‌گرفت. ترکیهٔ نوین، کشورهای عربی تجزیه‌شده و حتی ایران نیز، هر یک به‌گونه‌ای متأثر از این نظم جدید شدند.

در ترکیه، پس از پایان جنگ‌های استقلال، سلطنت عثمانی در سال ۱۹۲۲ رسماً منحل شد و در سال ۱۹۲۳ جمهوری ترکیه به رهبری مصطفی کمال آتاتورک تأسیس شد. آتاتورک اصلاحات گسترده‌ای آغاز کرد و در سال ۱۹۲۴، با تصویب مجلس ملی، نهاد خلافت اسلامی را به‌طور رسمی لغو نمود. این واقعه یکی از نقاط عطف مهم در تاریخ جهان اسلام به‌شمار می‌رود.

در سوی دیگر، عرب‌هایی که گمان می‌بردند با سقوط عثمانی می‌توانند کشوری متحد و مستقل از شبه‌جزیرهٔ عربستان تا شامات تشکیل دهند، با واقعیت تلخ خیانت بریتانیا مواجه شدند. لندن به‌جای پشتیبانی از شریف حسین، از خاندان آل‌سعود در عربستان حمایت کرد. در نهایت، تنها عراق و اردن به فرزندان شریف حسین واگذار شد و سایر سرزمین‌های عربی به اشکال مختلف تحت سلطهٔ مستقیم یا غیرمستقیم استعمار غربی درآمدند.

ایران نیز که در طول جنگ جهانی اول موضع بی‌طرفی اتخاذ کرده بود، از گزند نیروهای روس و انگلیس در امان نماند و مورد تجاوز و اشغال قرار گرفت. بحران‌های اقتصادی، قحطی‌های فراگیر، نابسامانی‌های اجتماعی، ضعف نهاد دولت و بی‌ثباتی سیاسی، ایران را در یکی از تاریک‌ترین ادوار تاریخی‌اش فرو برد. نهضت مشروطه که نویدبخش اصلاحات اساسی بود، به حاشیه رانده شد و در نهایت، رضاخان با تکیه بر قدرت نظامی و حمایت بیگانگان، قدرت را در دست گرفت و دوره‌ای از استبداد نوین و آغاز حکومت پهلوی را رقم زد.

بیانیهٔ بالفور و زخم کهنهٔ فلسطین

اندکی بعد، بیانیهٔ بالفور نماد دیگری از مداخلهٔ آشکار قدرت‌های غربی در سرنوشت مسلمانان شد. فلسطین، از یک بستر بومی به صحنه‌ای جهانی برای مقاومت و منازعه بدل شد؛ زخمی که هنوز التیام نیافته و همچنان حافظهٔ سیاسی امت اسلامی را می‌سوزاند.

از مهم‌ترین پیامدهای جنگ جهانی اول برای مسلمانان، صدور بیانیهٔ بالفور در سال ۱۹۱۷ از سوی بریتانیاست؛ بیانیه‌ای که از سوی بسیاری از صاحب‌نظران، یکی از ننگین‌ترین اسناد در تاریخ دیپلماسی بین‌الملل به‌شمار می‌رود. در این بیانیه، بریتانیا از تشکیل «خانهٔ ملی یهود» در سرزمین فلسطین حمایت کرد. این رویداد، آغازگر روند مهاجرت یهودیان به فلسطین و فراهم‌آورندهٔ بسترهای اشغال تدریجی این سرزمین بود؛ روندی که در نهایت، به تقسیم این سرزمین توسط سازمان ملل و تأسیس رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ انجامید. از آن زمان تاکنون، فلسطین به کانون بحران و نمادی از ظلم اشغال و ستم در وجدان جمعی امت اسلامی بدل شده است.

اشغال این سرزمین، دردناک‌ترین ضربه‌ای بود که پس از جنگ جهانی اول به پیکرهٔ جهان اسلام وارد آمد؛ زخمی عمیق که نه‌تنها تاکنون التیام نیافته، بلکه در روندی رو به وخامت، به یکی از مهم‌ترین کانون‌های بحران، ناامنی، بی‌عدالتی و جنایت علیه بشریت در منطقهٔ غرب آسیا تبدیل شده است. جنگ سال ۲۰۲۳ صهیونیست‌ها علیه نوار غزه نشانگر تداوم این بحران و بی‌توجهی ساختارهای جهانی به مظلومیت تاریخی ملت فلسطین بود.

غروب خلافت و زخم هویت

فروپاشی خلافت عثمانی، واپسین ضربه به انسجام تاریخی - سیاسی مسلمانان بود. با حذف نهاد خلافت، پرسش از هویت، مشروعیت و شیوهٔ بازگشت به صحنهٔ تاریخ، ذهن اندیشه‌ورزان اسلامی را فراگرفت.

لغو نهاد خلافت در سال ۱۹۲۴، نخستین تجربهٔ انحلال رسمی ساختار خلافت اسلامی در تاریخ جدید بود. این واقعه، بازتابی عمیق و گسترده در سطح جهان اسلام داشت و به‌نوعی شوک تمدنی برای امت اسلامی محسوب می‌شد. پرسش بنیادی «چه باید کرد؟» ذهن اندیشمندان، عالمان و روشن‌فکران مسلمان را به خود مشغول کرد. برخی از متفکران چون رشید رضا به‌دنبال احیای خلافت اسلامی بودند و آن را رمز اتحاد امت اسلامی می‌دانستند، درحالی‌که برخی دیگر، به‌سوی ایدئولوژی‌های نوظهور گرایش یافتند؛ ایدئولوژی‌هایی نظیر پان‌عربیسم، پان‌ترکیسم و پان‌ایرانیسم که در پی ساختن هویت‌های سیاسی تازه برای ملت‌های مسلمان بودند.

در چنین فضایی، علما و متفکران معتقد به احیای خلافت اسلامی، در برابر پرسش‌های جدید، دو مسیر عمده را در پیش گرفتند.

مسیر نخست، ورود به میدان سیاست و تلاش برای راهکارهای سیاسی که در چهارچوب تحزب و مشارکت در ساختارهای قدرت بود. این رویکرد به تأسیس جنبش‌هایی چون اخوان‌المسلمین در مصر و گسترش آن به دیگر کشورهای اسلامی انجامید.

مسیر دوم، مبتنی بر فعالیت‌های فرهنگی و فکری بود؛ راهی که در قالب تأسیس نهادهایی چون دارالتقریب مذاهب اسلامی در مصر و ترویج اندیشه‌های وحدت‌گرا در ایران، به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تبلور یافت. گرچه این رویکرد در آغاز از ساختارهای حکومتی فاصله داشت، اما با وقوع انقلاب اسلامی ایران، هرچه بیشتر با عرصهٔ سیاست و قدرت درآمیخت و جایگاهی برجسته یافت.

طلوع اخوان

در چنین فضای آشفته‌ای بود که جماعت اخوان‌المسلمین پدید آمد؛ تلاشی برای احیای دین در عرصهٔ سیاست، بازسازی جامعه از درون و ایجاد نوعی نظم جدید اسلامی که از دل مردم برخیزد.

در این میان، چهره‌هایی اثرگذاری همچون حسن البنا، بنیان‌گذار و نخستین مرشد عام اخوان‌المسلمین در مسیر تبلیغی و سیاسی جنبش، نقشی بی‌بدیل و تعیین کننده ایفا کردند. وی را می‌توان از بنیان‌گذاران اصلی اندیشهٔ اسلام سیاسی در دنیای معاصر دانست. با گسترش فعالیت‌های اخوان‌المسلمین در مصر، این جریان به‌سرعت در دیگر کشورهای اسلامی نیز شعبه‌هایی تأسیس کرد و در مدت زمانی کوتاه، در بیش از هفتاد کشور اسلامی حضور یافت. طی دهه‌های متمادی، این جنبش با چالش‌ها و فرصت‌های گوناگونی روبه‌رو شد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها مشارکت در تحولات موسوم به «بهار عربی» در سال ۲۰۱۱ میلادی بود.

اشغال سرزمین فلسطین و گسترش بی‌عدالتی‌ها و خشونت‌های رژیم صهیونیستی، پرسش «چه باید کرد؟» را در سپهر فکری جهان اسلام با ابعادی تازه و ژرف مطرح کرد و موجی از تأملات و ایده‌پردازی‌های نوین را برانگیخت. در این مقطع، مسلمانان به عیان مشاهده می‌کردند که فلسطین، این سرزمین مقدس و پراهمیت، به‌واسطهٔ همسویی حمایت‌های استعماری، جنایات مولود صهیونیسم و خیانت برخی رژیم‌های عربی، تحت اشغال قرار گرفته و به میدان تاخت‌وتاز افکار افراطی صهیونیستی مبدل شده است.

در تداوم این جریان‌های فکری و در پی ناکامی یا حداقل عدم کامیابی قاطع ایدئولوژی‌های پیشین، توجه فزاینده‌ای به رویکردهای اسلام‌گرایانه معطوف شد. اسلام‌گرایان - اعم از شیعی و سنی - توجه نخبگان، عالمان و توده‌های مسلمان را به خود جلب کردند و کوشیدند تا در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نقش‌آفرینی کرده و پیوندهای درون تمدنی خود را بازیابند. شکست سخت ارتش‌های عربی در جنگ شش‌روزهٔ سال ۱۹۶۷ میلادی در برابر رژیم

صهیونیستی، ایدئولوژی‌های رایج آن دوران نظیر سوسیالیسم مارکسیسم، ناسیونالیسم ناصری و بعثیسم را به‌شدت دچار بحران مشروعیت ساخت. در این شرایط، تردیدهای جدی نسبت به کارآمدی این ایدئولوژی‌ها، نخست در میان نخبگان سیاسی و فکری، و سپس در میان توده‌های مردم پدید آمد. از جمله نشانه‌های بارز این تغییر رویکرد، مطالبهٔ عمومی مردم مصر برای اجرای شریعت اسلامی پس از شکست ۱۹۶۷ و هنگام تدوین قانون اساسی ۱۹۷۱ بود که با ارسال هزاران تلگراف به مجلس خلق و ریاست الأزهر تجلی یافت.

هم‌افقی با انقلاب

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹، جهان اسلام بار دیگر شاهد پیدایش مدلی از اسلام سیاسی بود که با قرائتی مستقل و بومی، مسیر تحولی تازه را پیش می‌گرفت. ارتباط فکری و در مواردی، راهبردی اخوان با انقلاب اسلامی، یکی از ابعاد مهم تعامل دو جریان محسوب می‌شود.

از منظر تاریخی، هرچند می‌توان ریشه‌های تعاملات فکری و فرهنگی میان نخبگان شیعهٔ ایران و جهان اسلام را به دوره‌هایی پیش از شکل‌گیری اسلام سیاسی، یعنی دوران صفویه و عثمانی، بازگرداند، اما این تعاملات عمدتاً در چهارچوب مناسبات رسمی میان دولت‌ها شکل می‌گرفت. با ورود به میانهٔ قرن بیستم و هم‌زمان با شکل‌گیری جنبش‌های اسلام‌گرا، نهادهای مذهبی و شخصیت‌های فکری شیعه و سنی به‌طور مستقل وارد صحنهٔ تعاملات شدند و به شکل‌گیری فضای جدیدی از گفت‌وگو وهم‌اندیشی کمک کردند و در پرتوی پیروزی انقلاب اسلامی، دوران تازه‌ای از مناسبات میان جهان تشیّع و اهل سنت آغاز شد. در این مرحله، ارتباطات ایران با جهان اسلام، هم در سطح فردی و هم نهادی، به‌شکل محسوسی گسترش یافت و تعاملی فکری و فرهنگی عمیق میان نخبگان ایرانی و اندیشمندان جهان اسلام شکل گرفت. در این چهارچوب، موضوع فلسطین و حمایت از قدس شریف به‌عنوان دغدغه‌ای مشترک، محور وحدت‌بخش گفت‌وگوها و همکاری‌ها بود و در ادامهٔ این روند، جریان تقریب مذاهب اسلامی در ایران و در سال‌های پس از جنگ تحمیلی، رشد و بالندگی بیشتری یافت.

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ه.ش، افزون بر دگرگونی‌های بنیادین در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور، تأثیرات عمیق و دامنه‌داری در سطح منطقه و جهان اسلام بر جای نهاد. این انقلاب با گفتمانی اسلامی، ضد استعماری و ضد استبدادی، الگویی نوین از مقاومت و مبارزه به نمایش گذاشت و به‌سرعت به الگوی الهام‌بخش برای جنبش‌های اسلامی و حرکت‌های آزادی‌خواهانه برای جنبش‌های اسلام‌گرای منطقه، از جمله اخوان‌المسلمین و به یکی از محورهای کلیدی گفتمان سیاسی در بُعد امتی بدل گشت.

اخوان‌المسلمین، به‌عنوان یکی از کهن‌ترین و گسترده‌ترین جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، با وجود تفاوت‌هایی با جمهوری اسلامی، همواره جایگاهی قابل توجه در تحولات فکری و

سیاسی منطقه داشته و مورد توجه محققان علوم سیاسی، مطالعات دینی و منطقه‌ای قرار گرفته است. روابط میان ایران و اخوان‌المسلمین، برخاسته از زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و تمدنی و در عین تأثیرپذیری از تحولات منطقه‌ای و جهانی، واجد لایه‌هایی از تعامل اندیشه‌ای و نگرش دینی نیز بوده است. تحلیل این روابط تنها در چهارچوب مناسبات دیپلماتیک یا سیاسی نمی‌گنجد، بلکه مستلزم رویکردی چندوجهی است که حوزه‌هایی چون اندیشهٔ سیاسی، فقه تطبیقی، جامعه‌شناسی دینی و سیاست خارجی را به هم پیوند زند.

این روابط طی دهه‌های اخیر، مسیری پرنوسان را پشت‌سر نهاده‌اند؛ گاه به همگرایی و تعاملی نزدیک منتهی شده‌اند و گاه با واگرایی و تنش، همراه بوده‌اند. از پیش از انقلاب اسلامی و شکل‌گیری ارتباطات محدود فکری میان اندیشه‌ورزان دو سو، تا دورهٔ همراهی‌های نسبی در تحولات خیزش‌های عربی، این مناسبات همواره دستخوش تغییرات متعدد و متأثر از عوامل گوناگونی چون تحولات ژئوپولیتیکی، تغییر مواضع سیاسی و چرخش‌های ایدئولوژیک بوده‌اند.

در عرصهٔ عملیاتی نیز، راهبرد جمهوری اسلامی ایران در قبال اخوان‌المسلمین، بیشتر بر تعامل با نخبگان علمی، فرهنگی و دینی این جریان استوار بوده است. هرچند تفاوت‌های ساختاری در فقه و نظریهٔ سیاسی میان جمهوری اسلامی و اخوان‌المسلمین وجود دارد، ایران اما تلاش کرده در برهه‌هایی خاص، به‌ویژه در حوزه‌های مرتبط با مبارزه با استعمار، صهیونیسم، و سلفی‌گری تکفیری، ارتباطاتی همدلانه و هم‌راستا با برخی رهبران و متفکران برجستهٔ اخوانی برقرار سازد. در مقابل، تنوع نهادهای دینی در میان اهل سنت - نظیر اتحادیهٔ جهانی علمای مسلمان، الأزهر، الزیتونه و رابطه العالم الاسلامی - و نیز ابهام در برخی مفاهیم کلیدی فقه سیاسی آن‌ها، از جمله «خلافت»، «حاکمیت» و «شورا»، موجب بروز نوعی عدم انسجام نظری در ساختار این جریان شده است.در برابر نظریه‌ای منسجم چون ولایت فقیه در جمهوری اسلامی، این شکاف‌های نظری و نهادی، گاه مانعی در مسیر شکل‌گیری وحدت راهبردی میان ایران و اخوان شده‌اند.

همچنین، ضعف انسجام فکری در برخی شاخه‌های آن سو، به‌ویژه در فقه سیاسی مرتبط به حوزهٔ خلافت، حاکم و زمامدار، بستر بروز و تقویت گرایش‌های افراطی و گروه‌هایی چون القاعده و داعش[1] را نیز فراهم ساخته است.

با وجود این چالش‌ها، تجربهٔ تاریخی نشان داده است که در مقاطعی خاص، امکان

۱. داعش: «دولت اسلامی عراق و شام» با نام اختصاری «داعش» یک گروه ستیزه‌جوی تروریستی اسلام‌گرا و فراملی است که از شاخهٔ جهادگرایی سلفی اسلام سنی پیروی می‌کند. ریشهٔ داعش به «جماعت توحید و جهاد» می‌رسد که در سال ۱۹۹۹ به رهبری ابومصعب الزرقاوی تأسیس شد و در سال ۲۰۰۴ به «القاعده» پیوست. این گروه از ژوئیهٔ ۲۰۱۴ به رهبری ابوبکر البغدادی ادعای خلافت جهانی کرد و خود را «حکومت اسلامی» (الدولة الاسلامیة) نامید و بخش‌های وسیعی از سوریه و عراق را تحت سلطهٔ خود درآورد. در سال ۲۰۱۷ آخرین مناطق تحت سیطرهٔ داعش در سوریه و عراق آزاد و رسماً پایان خلافت داعش اعلام شد.

همکاری‌های مقطعی یا حتی راهبردی میان ایران و اخوان وجود داشته است، به‌ویژه زمانی که هر دو جریان در برابر تهدیدی مشترک چون استعمار غربی، صهیونیسم یا سلفیت تکفیری قرار می‌گیرند. در چنین شرایطی، اشتراکات امت‌محور، دغدغه‌های مشترک و ضرورت‌های مقاومت، می‌تواند زمینه‌ساز همکاری‌هایی هدفمند و مبتنی بر ملاحظات متقابل باشد. تحقق چنین تعاملاتی، البته مستلزم بازنگری‌های جدی در شیوهٔ مواجهه با تفاوت‌های فقهی و پرهیز از تقابل‌های شعاری و هیجانی است؛ تقابلی که در سال‌های اخیر، به‌ویژه در جریان سوریه، شدت گرفت و بر ایدهٔ تقریب، سایه‌ای از تردید افکند.

بهار عربی و بازی قدرت

خیزش‌های ۲۰۱۱ موسوم به بهار عربی، ساختار قدرت در منطقه را لرزاندند. اسلام‌گرایان فرصت یافتند تا از عرصهٔ حاشیه به متن سیاست بازگردند. در این میان، اخوان‌المسلمین به‌عنوان بازیگری محوری، هم‌زمان با امید و هراس، در کانون تحولات قرار گرفت.

در همین بستر، تحولات موسوم به بیداری اسلامی یا بهار عربی، با شعارهایی چون مقابله با استبداد، مبارزه با فساد، رفع نابرابری و پایان دادن به وابستگی حاکمان عرب به بیگانگان، بخش‌های وسیعی از شمال آفریقا و غرب آسیا را درنوردید. این موج تحولات که از تونس آغاز شد، به‌سرعت سراسر منطقه را دربر گرفت و کشورهایی چون مصر، لیبی، اردن، الجزایر، سوریه، کویت، بحرین و یمن را نیز درگیر ساخت.

در سال ۲۰۱۱، با آغاز خیزش‌های عربی، شعارهایی همچون آزادی، عدالت و مبارزه با فساد، بار دیگر در صدر مطالبات ملت‌های عرب قرار گرفت. با شکست نسبی یا ناکامی کامل ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی در تحقق مطالبات مردم، بار دیگر اسلام‌گرایان - اعم از شیعه و سنی - در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تلاش کردند نقش‌آفرینی کنند و ارتباط خود را با تحولات منطقه‌ای تقویت بخشند.

بنابراین، تحلیل پدیده‌ای چون بهار عربی بدون توجه به ریشه‌های شکل‌گیری آن و بررسی نقش‌آفرینی اخوان‌المسلمین، به‌عنوان مهم‌ترین جریان اسلام سیاسی اهل سنت، ناتمام خواهد بود. بر این اساس، بازشناسایی دقیق جریان اخوان به‌دلایلی چند، برای ایران و جهان اسلام از چند زاویه ضروری و حائز اهمیت است.

نخست آنکه این جنبش، پس از بهار عربی دچار تحولات بنیادین شده و تحلیل آن براساس شاخص‌های پیشین، کارآمدی خود را از دست داده است و صعود و سقوط در ساختار قدرت، در معرض تحول و دگردیسی بنیادینی بوده و شناخت این جریان معطوف به دورهٔ پیش از بهار عربی چندان سودمند نیست.

دوم، اخوان تنها جریان سیاسی اهل سنت است که پس از بهار عربی به قدرت رسید و هرچند کوتاه، در معرض آزمون حکمرانی قرار گرفت و با پیچیدگی‌ها و دشواری‌های اعمال قدرت مواجه شد.

سوم، این جنبش مهم‌ترین جریان اسلامی است که طی دهه‌های متمادی با اندیشمندان ایرانی و به‌ویژه در چهارچوب گفتمان انقلاب اسلامی تعاملاتی چشمگیر داشته است.

چهارم، اخوان با وجود فشارها، سرکوب‌ها و محاصره‌های مستمر، همچنان جریانی ایده‌محور و گفتمان‌ساز باقی مانده است. بنابراین، شناخت جریان اخوان‌المسلمین برای ارتقای کنشگری جمهوری اسلامی ایران با جهان اهل سنت و نسبت به مسئلهٔ تقریب ضرورتی گریزناپذیر است.

کنشگران اصلی در دوران پسابهار عربی

تحولات پسابهار، صحنه را برای بازیگرانی جدید و ائتلاف‌هایی ناپایدار فراهم ساخت. برخی جریان‌های اسلام‌گرا قدرت گرفتند و برخی به محاق رفتند. نظام‌های سیاسی نیز در واکنش، راهبردهایی متضاد اتخاذ کردند.

در سال‌های پس از بهار عربی، سه جریان عمده تلاش کردند مسیر تحولات منطقه را مدیریت یا جهت‌دهی کنند.

جریان نخست، قدرت‌های غربی بودند که با اوج‌گیری این تحولات و با درک ناتوانی از حفظ متحدان منطقه‌ای خود چون بن علی در تونس و حسنی مبارک در مصر، به‌سوی اجرای پروژه‌هایی نظیر «خاورمیانهٔ جدید» و «سایکس - پیکو ۲» حرکت کردند. نقطهٔ آغاز این راهبرد، حمایت از گروه‌های مسلح علیه دولت سوریه بود تا مسیر خیزش‌های عربی را منحرف و محور مقاومت را تضعیف کنند.

جریان دوم، اخوان‌المسلمین بود که با حمایت‌های سیاسی، مالی، رسانه‌ای و حتی نظامی ترکیه و قطر نقش‌آفرینی و تلاش کرد پرچم اسلام‌گرایی را در دست گیرد و خلأ قدرت در کشورهای سقوط‌کرده را پر کند. نهادهایی چون اتحادیهٔ جهانی علمای مسلمان و رسانه‌هایی نظیر الجزیره، در این پروژه ایفای نقش جدی داشتند.

جریان سوم، در این میانه، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان جریان دیگر، با نگاهی ضد غربی و ضد صهیونیستیبود که تلاش کرد گفتمان انقلاب اسلامی را به‌مثابه بدیلی برای ساختارهای سلطه‌گر غربی در منطقه گسترش دهد. از دیدگاه ایران، این تحولات نوعی «بیداری اسلامی» و فرصتی حقیقی برای خاتمه بخشیدن به پروژه‌های استعماری غرب و متحدان مستبد آن در منطقهٔ غرب آسیا و شمال آفریقا بود. از این منظر، مخالفت با رژیم صهیونیستی ذات و جوهرهٔ هرگونه تحول و جنبش اعتراضی در جهان اسلام به‌شمار می‌رود و مخالفت با سیاست‌های آمریکا و اسرائیل،

یکی از معیارهای اصالت و اعتبار جنبش‌های اعتراضی در کشورهای مسلمان محسوب می‌شود. بااین‌حال، جنگ داخلی سوریه، این مسیر را با چالش‌هایی اساسی مواجه کرد و ایران را در تعارض با برخی جریان‌های اهل سنت - حتی در میان مقاومت اسلامی - قرار داد.

در این چهارچوب، می‌توان ماه‌ها و سال‌های آغازین بحران سوریه را یکی از پرتنش‌ترین مقاطع در روابط جمهوری اسلامی ایران با جریان‌های اخوانیِ اهل سنت به‌شمار آورد. برجسته شدن ابعاد فرقه‌ای و مذهبی این جنگ و تسری آن به سطح منطقه‌ای، جمهوری اسلامی و متحدانش را، به‌رغم برخی ملاحظات سیاسی، در موضعی ناگزیر از تقابل نظری و گاه عملی با این جریان‌ها در کشورهایی از غرب آسیا و حاشیهٔ جنوبی خلیج فارس قرار داد. ازاین‌رو، می‌توان این دوره را نقطهٔ افول و بلکه انقطاع نسبی پروژهٔ تقریب مذاهب اسلامی در گسترهٔ جهان اسلام دانست؛ وضعیتی که پیامدهای ژرف آن همچنان بر معادلات منطقه‌ای سایه افکنده است. به تعبیر دیگر، جنگ داخلی سوریه و نحوهٔ ورود و مداخلهٔ قدرت‌های غربی و هم‌پیمانان منطقه‌ای آنان، به‌گونه‌ای رقم خورد که نه‌تنها به مواجهه و شکاف میان کشورهای مسلمان انجامید، بلکه روند رو به رشد پروژهٔ تقریب مذاهب اسلامی را با بحرانی کم‌سابقه و نوعی عقب‌نشینی راهبردی مواجه ساخت.

بااین‌حال، این وضعیت بحرانی، با ورود فعالانه و مدیریت‌شدهٔ جمهوری اسلامی ایران در این تحولات، تداوم حمایت از محور مقاومت فلسطین و لبنان و همچنین ناکامی نسبی سیاست‌های مداخله‌گرایانهٔ غرب در منطقه، به‌تدریج رو به بهبود نهاد و زمینه‌هایی برای احیای مجدد پیوندهای تقریبی فراهم آمد. در این راستا، ایران تلاش کرد به بازتعریف و ترمیم مناسبات آسیب‌دیدهٔ خود با جهان اهل سنت به‌صورت کلی، و با جریان اخوان‌المسلمین به‌طور خاص، مبادرت ورزد. این روند، با وجود چالش‌ها و افت‌وخیزهای متعدد در سطوح راهبردی و عملیاتی، نیازمند آسیب‌شناسی عالمانه، شناسایی دقیق ظرفیت‌ها و موانع، و ارائهٔ راهکارهایی برای ارتقاء و نهادینه‌سازی مجدد ایدهٔ تقریب در نظم جدید منطقه‌ای است.

نویسنده و مسئلهٔ اخوان

نویسنده از نخستین سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، توفیق یافت با جنبش‌های آزادی‌خواه اسلامی، به‌ویژه در میان اهل سنت،آشنا شود و حاصل این آشنایی مستقیم طی این سال‌ها باعث گردید تا با اغلب متفکران و نخبگان شاخص دنیای اسلام که امروزه در عرصهٔ اندیشه و مبارزه حضور فعالی دارند مراوده داشته باشد؛ چه آنان که همچنان همراه و همدل با گفتمان انقلاب اسلامی مانده‌اند و چه آنانی که، به‌ویژه در پی بحران سوریه، در مواجهه با این گفتمان دچار تردیدهایی شده‌اند.

به‌سبب این ارتباطات مستمر، چه در سطح شخصی و چه در قالب همکاری‌های سازمانی

طی دهه‌های گذشته، می‌توان ادعا کرد که با بیشتر اندیشمندان، علما، دانشگاهیان و حتی اصحاب فرهنگ و رسانه‌ای که به گفتمان تقریب نزدیکند - چه آنان که هنوز در قید حیاتند و چه آنانی که با ترور جان باختند یا به مقام رفیع شهادت نائل آمدند - روابط نزدیک و عمیقی برقرار کرده است.

از این منظر، شناختِ جنبشِ اخوان‌المسلمین، چه در ساحتِ نظری و چه در عرصهٔ عمل، طی دهه‌های گذشته همواره از اصلی‌ترین دغدغه‌های فکری و پژوهشی نگارنده بوده است؛ دغدغه‌ای که در قامتِ انگیزه‌ای مستمر، نمودِ خویش را در سفرها، دیدارها، یادداشت‌ها، سخنرانی‌ها و تأملات علمی و میدانی وی بازتابانده است. بر این بنیاد، می‌توان بی‌هیچ اغراقی ادعا کرد که منظومهٔ فکری نگارنده در سه دههٔ اخیر، به‌نحو وثیقی با تحولات جنبش اخوان‌المسلمین درآمیخته، و در افقی فراگیرتر، با فراز و فرودهای جهان اسلام و دنیای عرب گره خورده است.

روایت نخستین

در عرصهٔ دانش‌پژوهی و تأملات نظری، نویسندهٔ اثر پیشِ رو نخستین گام بنیادین و نظام‌مند خویش را با نگارش کتابِ *ایران و اخوان‌المسلمین؛ عوامل همگرایی و واگرایی* برداشت؛ گامی که نقطهٔ عزیمتِ او به‌سوی تبیین جامع‌تری از مسائل فکری و اجتماعی پیرامون جنبش‌های اسلامی به‌شمار می‌آید. کتاب *ایران و اخوان‌المسلمین؛ عوامل همگرایی و واگرایی*، در حقیقت نخستین گام در بازخوانی رابطه‌ای بود که در بستر منازعات منطقه‌ای معنا یافته است. این اثر کوشید لایه‌های تاریخی، فکری و سیاسی این ارتباط را آشکار سازد.

کتاب *ایران و اخوان‌المسلمین؛ عوامل همگرایی و واگرایی*، که نخستین بار بیش از بیست و هشت سال پیش منتشر شد، حاصل این تجارب و پژوهش‌های اولیه بود. این کتاب که در اصل، رسالهٔ کارشناسی ارشد نگارنده در دانشگاه تهران است، بعدها با ترجمهٔ عربی و مقدمهٔ یکی از اساتید برجستهٔ دانشگاه‌های لبنان در «مرکز دراسات الشرق الأوسط» منتشر گردید و به‌عنوان نخستین اثر جامع در بررسی روابط جمهوری اسلامی ایران - به‌مثابه حکومتی شیعی - با جنبش اخوان‌المسلمین - به‌عنوان جریانی سنی - شناخته شد. بازتاب‌های فراوان این کتاب در جهان عرب، سبب شد که حتی در نشست‌های مخالفان اخوان‌المسلمین نیز، به‌عنوان سند همکاری این جنبش با ایران از آن یاد شود.

روایت دوم

کتاب حاضر، روایت دیگری است در ادامهٔ مسیر پژوهشی پیشین که می‌کوشد با رویکردی تحلیلی، گفتمان‌محور و میان‌رشته‌ای، به بررسی تحولات نوین منطقه‌ای، دگردیسی‌های مفهومی و راهبردی بازیگران اصلی جهان اسلام بپردازد. در این چهارچوب، بازخوانی یکی از پیچیده‌ترین و پرفرازونشیب‌ترین فصل‌های روابط جمهوری اسلامی ایران با مهم‌ترین جریان

در این پژوهش، تلاش شده است تا پرسش‌های بنیادین دربارهٔ گفتمان سیاسی جریان‌های اسلام‌گرا در شرایط کسب قدرت، با تمرکز بر پیوند میان تحولات منطقه‌ای و چهارچوب‌های گفتمانی این گروه‌ها، به‌صورتی نظام‌مند و تحلیلی صورت‌بندی شود. از جمله پرسش‌های محوری‌ای که این مطالعه در پی تأمل بر آن‌هاست، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

گفتمان سیاسی جریان‌های اسلام‌گرا چگونه تحت تأثیر تحولات نوین فکری، اجتماعی و سیاسی شکل گرفته و تا چه اندازه با مؤلفه‌های سنتی پیوند دارد؟

تغییرات رفتاری و گفتمانی این گروه‌ها تا چه حد از سطح مناسبات سیاسی عبور کرده و به بازتعریف روندهای بنیادین اسلام سیاسی منجر شده است؟

نقش اخوان‌المسلمین در شکل‌گیری و هدایت خیزش‌های موسوم به بهار عربی چگونه قابل تبیین است و دامنهٔ تأثیرگذاری آن تا کجاست؟

این جنبش پس از سال ۲۰۱۱ در چه موقعیت سیاسی و فکری‌ای قرار گرفته و چه نشانه‌هایی از تحولات درونی یا دگردیسی گفتمانی در آن قابل مشاهده است؟

چه عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی‌ای در ناکامی پروژهٔ موسوم به بیداری اسلامی و تضعیف جایگاه اخوان‌المسلمین نقش داشته‌اند؟

آیندهٔ اسلام سیاسی در جهان عرب چه سناریوهایی را پیش روی خود دارد و چه چشم‌اندازهایی برای بازتعریف یا احیای آن می‌توان متصور بود؟

در چه شرایطی می‌توان امکان بازادغام جریان‌های اسلام‌گرا در ساختارهای مدنی و نظام‌های سیاسی موجود را مورد بررسی قرار داد؟

راهبردهای جمهوری اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین در قبال تحولات پس از ۲۰۱۱ دارای چه نقاط اشتراک و افتراقی هستند و چه فرصت‌ها و چالش‌هایی در مسیر تعامل این دو بازیگر اسلامی وجود دارد؟

از دیگر محورهای کلیدی این پژوهش، بررسی تطبیقی و راهبردی نقاط اشتراک و افتراق میان جمهوری اسلامی ایران و جنبش اخوان‌المسلمین در بستر تحولات پس از سال ۲۰۱۱ میلادی است. در این راستا، فرصت‌ها، موانع و چالش‌های موجود در مسیر تقویت روابط میان این دو بازیگر اثرگذار در جهان اسلام، با رویکردی تحلیلی و ناظر به منافع متقابل، مورد مداقه و تأمل قرار گرفته است.

درعین‌حال، باید به این نکتهٔ اساسی توجه داشت که خودِ اخوان‌المسلمین نیز در حال تلاش برای بازطراحی الگوی جدیدی از کنشگری سیاسی و فکری در مواجهه با تحولات نوظهور منطقه‌ای و جهانی است؛ الگویی که بتواند ضمن عبور از بحران‌های کنونی، زمینه‌های بازسازی انسجام درونی و بازتعریف جایگاه این جنبش در آیندهٔ منظومهٔ اسلام سیاسی را فراهم آورد.

پژوهش حاضر همچنین به ظرفیت‌ها و نقش‌آفرینی بالقوه و بالفعل جمهوری اسلامی ایران در

این فرایند توجه دارد؛ به‌ویژه در زمینه امکان‌سنجی همیاری در طراحی مدل‌های نوین تعامل، بازسازی ارتباطات، و ایجاد زمینه‌های همگرایی فکری و سیاسی میان دو جریان اسلامی با سوابق و اهداف متفاوت، اما دارای اشتراکات راهبردی در برخی حوزه‌ها.

واپسین سخن

یکی از چالش‌برانگیزترین ابعاد این پژوهش، هم‌زمانی آن با تحولات سریع، پیچیده و پیوسته متغیر در سطح منطقه‌ای بوده است؛ تحولات و رخدادهایی که نیازمند به‌روزرسانی مستمر داده‌ها و بازخوانی مداوم مفروضات تحلیلی بودند. کتاب حاضر، در مرحلهٔ نهایی نگارش خود، پیش از وقوع رخدادهای بزرگ و سرنوشت‌سازی همچون عملیات «طوفان الأقصی»، جنگ ویرانگر اخیر در نوار غزه و همچنین دگرگونی‌های بنیادین در ساختار حکمرانی سوریه و سقوط رسمی رژیم بشار اسد و نیز جنگ تحمیلی دوازده‌روزه رژیم صهیونیستی علیه ایران به سرانجام رسیده است. بدیهی است این تحولات، با توجه به عمق تأثیرگذاری آن‌ها، مستلزم تأملات جداگانه و پژوهش‌های مکمل در آینده خواهند بود.

در این میان تحولات اخیر در سوریه، بازتعریف وضعیت سیاسی آن کشور، و نیز نشانه‌های ظهور مجدد جریان‌های اسلام‌گرا با گرایش‌های گوناگون، متفاوت و متعارض در سطوح مختلف منطقه‌ای، حاکی از بازخیزشی تازه در منظومهٔ فکری و کنشگری اسلام‌گرایان است؛ بازخیزشی که می‌تواند در روند آیندهٔ تحولات غرب آسیا، به‌ویژه در غزه، سوریه، لبنان، عراق و اردن و دیگر مناطق بحران‌خیز، نقشی تعیین‌کننده ایفا کند. در این میان، جایگاه سه بازیگر منطقه‌ای یعنی ترکیه و قطر، به‌عنوان حامیان کلیدی اخوان‌المسلمین و عربستان سعودی به‌عنوان مخالف سرسخت آن، بار دیگر در معادلات ژئوپولیتیکی برجسته شده است. چه این تحولات مقطعی و ناپایدار تلقی شوند و چه نشان از آغاز مرحله‌ای جدید داشته باشند، تحلیل ریشه‌ها، فرایندها و پیامدهای آن‌ها ضرورتی انکارناپذیر برای مطالعات آینده خواهد بود.

در پایان این مسیر، نگارنده بر خود فرض می‌داند از همهٔ استادان، اندیشمندان و صاحب‌نظران ارجمند به‌ویژه سرکار خانم پریسا رضایی و آقایان دکتر فرهاد وفایی‌فرد، دکتر سید علی بطحایی، دکتر مهدی فرمانیان، حسن بهشتی‌پور، سید جلال میرآقایی و سید علی موسوی که پیش از انتشار نهایی کتاب با نقدهای عالمانه و مشفقانهٔ خود نویسنده را در مسیر ارتقای علمی این اثر یاری کردند با نهایت احترام و امتنان یاد کند و قدردانی نماید.

با آرزوی سرفرازی ایران، و رهایی دل‌های آزاده در سراسر جهان

عباس خامه‌یار - بهار ۱۴۰۵

بخش نخست

تکوین خیزش‌ها؛ زمینه‌های پنهان و چالش‌های آشکار

مدخل

تحولات موسوم به «بهار عربی» نقطهٔ عطفی در تاریخ معاصر جهان عرب و خاورمیانه به‌شمار می‌آید؛ تحولاتی که نه‌تنها نظم سیاسی حاکم بر بسیاری از کشورهای عربی را درنوردید، بلکه شکاف‌های عمیق اجتماعی، اقتصادی و هویتی را نیز آشکار ساخت. ازآنجاکه بررسی تطورات فکری و راهبردی جریان اخوان‌المسلمین بدون شناخت دقیق زمینه‌های پیدایش بهار عربی ناقص خواهد بود، این بخش از پژوهش، تلاش دارد با تبیینی چندلایه و تحلیلی، به بازشناسی ریشه‌های نظری و عملی این خیزش‌ها بپردازد و بستر مناسبی برای تحلیل جایگاه و عملکرد اسلام‌گرایان در بخش‌های بعدی کتاب فراهم آورد.

در نگاه نخست، بهار عربی واکنشی به مجموعه‌ای از بحران‌های انباشته در کشورهای عربی بود؛ ساختارهای استبدادی که دهه‌ها بر منابع و ارادهٔ عمومی مسلط بودند، اقتصادهای رانتی و وابسته به قدرت‌های خارجی، گسست میان نسل حاکم و جوانان تکنولوژیک، و نیز تداوم اشغال و تحقیر ملت‌های عرب، به‌ویژه در مسئلهٔ فلسطین؛ اما در لایه‌های عمیق‌تر، این تحولات را باید نشانه‌ای از تلاقی یک بحران تمدنی با فرصت‌های فن‌آورانه دانست، بحرانی که زوال مشروعیت سیاسی و فروپاشی نظم اخلاقی در نظام‌های مستقر را آشکار ساخت و فرصت‌هایی را برای بازآفرینی نظم سیاسی فراهم کرد. ازاین‌رو، تحلیل بهار عربی صرفاً به گزارش حوادث بسنده نمی‌کند، بلکه باید در افق یک جنبش تمدنی نوین مورد تأمل قرار گیرد.

ویژگی‌های منحصربه‌فرد انقلاب‌های عربی - از جمله خصلت فراملی، نقش شبکه‌های اجتماعی، غافل‌گیری نخبگان حاکم، و ظهور کنشگرانی نوپدید خارج از چهارچوب‌های سنتی احزاب - این رخدادها را از انقلاب‌های کلاسیک متمایز ساخته است. حضور پررنگ جوانان، به‌ویژه در کشورهای مصر، تونس و یمن، نشان از تولد نسلی داشت که دیگر حاضر نبود در سکوت و انفعال، استمرار سلطهٔ الیگارشی‌های سیاسی را بپذیرد. آن‌ها با بهره‌گیری از

فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات، نه‌تنها میدان‌های واقعی را به تسخیر درآوردند، بلکه با بازتعریف میدان‌های مجازی، جریان اطلاعات و آگاهی را به‌دست گرفتند.

این بخش همچنین به بررسی نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در مهندسی یا انحراف این خیزش‌ها می‌پردازد. طرح‌هایی چون «خاورمیانهٔ جدید» یا بازخوانی «سایکس - پیکو»، نشان می‌دهند که بهار عربی نه‌تنها در فضای داخلی کشورهای عربی رقم خورد، بلکه در صحنهٔ پیچیدهٔ ژئوپولیتیک جهانی نیز معادلاتی تازه خلق کرد. در این میان، نقش بازیگرانی چون جمهوری اسلامی ایران، اخوان‌المسلمین، ترکیه، قطر، آمریکا و رژیم صهیونیستی، در شکل‌دهی به سرنوشت این خیزش‌ها، نیازمند تحلیل‌های دقیق‌تری است که در ادامهٔ کتاب دنبال خواهد شد.

در نهایت، چالش‌ها و پیامدهای بهار عربی در کشورهایی چون تونس، مصر، اردن، سوریه، لیبی، یمن، الجزایر و کویت به‌صورت موردی و تطبیقی واکاوی خواهد شد. این بخش، از رهگذر این تحلیل‌های چندلایه، بستر مفهومی و تاریخی لازم را برای شناختی ژرف‌تر از جنبش اخوان‌المسلمین و درکی دقیق‌تر از زمینه‌های شکل‌گیری، سیر تحولات و چالش‌های پیش روی آن فراهم می‌آورد.

بدین‌سان، بخش نخست این کتاب، نه‌تنها به‌منزلهٔ آغاز بحث دربارهٔ بهار عربی، بلکه به‌مثابه دروازه‌ای است برای ورود به مسائل بنیادین‌تری چون تحول در اسلام سیاسی، بازتعریف نقش جریان‌های اسلامی در دنیای معاصر، و تأثیر این روندها بر روابط میان جمهوری اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین. تبیین این مؤلفه‌ها، شرطی ضروری برای درک متقابل و بازآفرینی تعاملات راهبردی میان بازیگران اسلامی در دوران گذار پس از بهار عربی است.

فصل اول

از رسوبات خاموش تا فوران خشم؛ زمینه‌ها و تبیین‌های خیزش

بهار عربی (الربیع العربی)[1] در حقیقت نماد ظهور تحولی نوین با سبک و ماهیتی متفاوت با جنبش‌های پیشین بود؛ تحولی که نه از دل احزاب سیاسی سنتی برآمد و نه توسط تشکل‌های رسمی مخالف یا موافق دولت‌ها هدایت شد. این جنبش از آن جهت بی‌سابقه بود که ساختارهای رسمی سیاسی، اعم از دولت‌ها و گروه‌های معارض، قادر به مهار آن نبودند؛ زیرا رهبران و بازیگران اصلی آن، نسلی تازه از کنشگران سیاسی بودند که خارج از چهارچوب‌های مرسوم ظهور کرده و شناسایی‌ناپذیر باقی ماندند. بنابراین، ابزارهای سنتی مهار چون تهدید، تطمیع یا سرکوب - که در ادبیات سیاسی به «سیاست چماق و هویج» معروف است - کارایی خود را از دست داده بود.

این جنبش تنها از رهگذر مشارکت نسل جوانی ممکن شد که با فن‌آوری‌های نوین ارتباطی آشنایی کامل داشتند. از سویی دیگر، بسترهای منطقه‌ای و تحولات در سطح روابط بین‌الملل نیز زمینه‌ساز وقوع و گسترش آن شد؛ به‌ویژه رقابت‌های قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای همچون عربستان سعودی، ایران و مصر که در شکل‌گیری فضای سیاسی و امنیتی خاصی تأثیرگذار بودند. ارزیابی درست این عوامل، کلید فهم پایداری سیاسی و دوری از تحلیل‌های سطحی دربارهٔ بهار عربی است و این ارزیابی بیش از هر چیز در توانایی این کشورها در ایجاد تفاهم و همکاری متقابل نهفته است.

---

۱. واژهٔ «بهار عربی» در کنار تعابیری چون «بیداری اسلامی»، «انقلاب‌های عربی»، «خیزش‌های مردمی» و نظایر آن، از جمله اصطلاحاتی است که از سوی اندیشمندان، پژوهشگران، فعالان سیاسی و رسانه‌ها برای توصیف تحولات جهان عرب در دههٔ اخیر به کار رفته است. نگارنده با توجه به فراگیری این اصطلاح در ادبیات پژوهشی و رسانه‌ای، عنوان «بهار عربی» را برگزیده و در سراسر این اثر بیشتر از آن استفاده کرده است.

چشم‌انداز آیندهٔ منطقه، مملو از رخدادهای پیش‌بینی‌ناپذیر است؛ رخدادهایی که بر دو محور بنیادین استوارند؛ نخست، دگرگونی در نظم جهانی و دوم، انقلاب در فن‌آوری اطلاعات و نوآوری‌های حاصل از آن. منطقه با نوعی «انقلاب رسانه‌ای» مواجه شد؛ انقلابی که ابزارهایی چون فیس‌بوک و توییتر در آن نقش‌آفرینی محوری داشتند. این رسانه‌ها، افق‌های تازه‌ای را برای نسل جوان و معترض گشودند و آنان را با جریان آزاد اطلاعات، بدون سانسور و خارج از سیطرهٔ رسانه‌های رسمی، تغذیه کردند. نسل جدید، از این رهگذر نه‌تنها به ابراز آزادانهٔ دیدگاه‌های خود پرداخت، بلکه توانست پرده از رازها و سیاست‌هایی بردارد که حکومت‌ها در پس بلندگوهای رسمی و گفتمان‌های کنترل‌شده سعی در پنهان‌سازی آن داشتند.[۱]

ازاین‌رو، یکی از محورهای کلیدی در تحلیل تحولات بهار عربی، بررسی نقش شبکه‌های ارتباطی، به‌ویژه رسانه‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی، در شکل‌گیری این انقلاب‌ها و تسریع روند بیداری اسلامی است. این رسانه‌ها، با فراهم آوردن بسترهای نوین برای تبادل اطلاعات، بسیج عمومی، و سازمان‌دهی اعتراضات، نقشی بی‌بدیل در برهم زدن نظم سنتی قدرت ایفا کردند.

پدیدهٔ دگرگونی (یا دگردیسی)، در ذات خود جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی اجتماعی و سیاسی بشر است اما هنگامی که این تغییر در حوزهٔ سیاست رخ می‌دهد، با پیچیدگی‌هایی مواجه می‌شویم که رمزگشایی از آن را دشوار می‌سازد، چراکه تحول سیاسی نه صرفاً در چهارچوب یک نظام داخلی، بلکه در بستری گسترده‌تر و فراملیتی رخ می‌دهد. تحولات پی‌درپی در چندین کشور عربی در منطق، خاورمیانه مؤید همین امر است؛ چراکه این دگرگونی‌ها نه محدود به مرزهای جغرافیایی خاص، بلکه در قالب یک موج هم‌پیوند و منطقه‌ای اتفاق افتادند که هم‌افزایی آن‌ها نشان‌دهند، ماهیتی فراتر از ملیت‌هاست.

این پدیده را می‌توان از دو منظر اساسی مورد تحلیل قرار داد؛ نخست، از زاویهٔ علمی، که شامل بررسی نظریه‌های اجتماعی و سیاسی دربارهٔ جنبش‌های اعتراضی و انقلاب‌هاست و دوم، از منظر تخصصی، که به مطالعهٔ ابزارهای فن‌آورانه، تکنیک‌های بسیج اجتماعی و شیوه‌های سازمان‌دهی اعتراضات در عصر دیجیتال می‌پردازد. ترکیب این دو رویکرد، امکان شناختی عمیق‌تر از علل، فرایندها و پیامدهای تحولات اخیر را فراهم می‌سازد.

این ویژگی‌ها عبارتند از «همسویی»، «هم‌زمانی» و «حرکت ناگهانی» در ایجادِ تغییر و تحول سیاسی در منطقه و نشان از تشابه آن دگرگونی از حیث مقدمه و نتیجه دارد. انقلاب‌های مردمی

---

۱. ن.ک: مقالهٔ سهر، عبدالله، «ربیع التیارات الاسلامیة فی ضوء معادلات الهیمنة و توازن القوی الاقلیمیة» (بهار جنبش‌های اسلامی در پرتوی معادلات سلطه‌گری و موازنهٔ قدرت منطقه‌ای)، همایش «پس‌لرزه‌های بهار عربی»، ارائه‌شده در اجلاس شورای ملی فرهنگ و هنر و ادبیات، کویت، پانزده ژانویهٔ ۲۰۱۳.

را رهبران و گروه‌های نوظهور در صحنهٔ سیاسی کشورها که این انقلاب‌ها در آن رخ داده است، بر عهده دارند. تندبادهای تحول و دگرگونی در تونس، مصر، لیبی و یمن را رهبران جوان با استفاده از فن‌آوری‌های نوین ارتباطی مانند فیس‌بوک و توییتر و بدون هماهنگی با یکدیگر و کاملاً سازمان‌نایافته رهبری نمودند، درحالی‌که حکومت‌های آن کشورها، شناختی از این گروه‌های نوظهور نداشتند؛ زیرا آنان «جوانان تکنوکراتی» بودند که هیچ وجهِ مشترک و ایدئولوژی مشترکی میان آنان وجود نداشت؛ بلکه مبارزه با فسادِ حکام و ضرورت ایجادِ دگرگونی، آنان را دور هم جمع نموده بود. از لحاظ هم‌زمانی، برای بسیاری شگفت‌انگیز بود که همهٔ این تحولات در بازهٔ زمانی بسیار کوتاهی روی داد و پژواک‌های آن همانند نغمه‌های موسیقی که به آلت موسیقی چوبین کلیساهای قدیمی، شباهت داشت، طنین‌انداز گردید. از حیث غافل‌گیری و حرکت‌های ناگهانی باید اذعان نمود که با پدیدهٔ دیگری، روبه‌رو بودیم که در مقایسه با پدیدهٔ قبلی از لحاظ سرعت ایجاد تحولات کمتر از آن نبود؛ زیرا براندازان از مرحله‌ای که در آن صدایی بالاتر از رئیس‌جمهور و یا حاکم، وجود نداشت، گذر ناگهانی کرده، به مرحلهٔ سرنگونی حاکم، رسیدند. این تغییر ناگهانی در تحولات، نه‌تنها برای حاکمیت و ناظران، غیرمنتظره بود، بلکه شوک بزرگی به فعالان و سازمان‌دهندگان تظاهرات در انقلاب‌های بهار عربی وارد کرد، به‌طوری‌که آنان مطالبات خود را گام‌به‌گام به بالاترین سقف افزایش دادند و توانستند رهبران قدرتمند را سرنگون و حتی آنان را به تبعیدگاه‌ها روانه کنند، مانند دو رئیس‌جمهور تونس و یمن و یا همانند سرهنگ معمر قذافی که سرنوشت خونینی پیدا کرد و یا حسنی مبارک که به زندان رفت و سال‌ها بعد در زندان جان سپرد.

این تحولات شگفت‌انگیز، به‌ویژه از منظر معرفتی، شایستهٔ تأمل و بررسی دقیقند. از منظر روش‌شناختی، هر پژوهشگری ناگزیر باید این پرسش بنیادین را پیش روی خود قرار دهد که چرا این سلسله حوادث، چنین ناگهانی و با این سرعت رخ داد و اگر دلایل و زمینه‌های روشنی برای وقوع آن‌ها وجود داشت، چرا این دگرگونی‌ها تنها در برخی جوامع پدیدار شدند و در جوامع دیگر، با شرایطی مشابه، رخ ندادند؟ به بیان دیگر، چرا جنبشی انقلابی در کشوری شکل گرفت، درحالی‌که کشوری دیگر با زمینه‌هایی کم‌وبیش مشابه، از چنین تحولی بازماند؟

بی‌تردید، سرعت و گسترهٔ تحولات اخیر آشکار ساخت که میزان مطالعات آینده‌نگرانه دربارهٔ خاورمیانه، به‌ویژه از منظر معرفت‌شناختی، به‌طرز چشمگیری اندک بوده است. پژوهشگران حوزهٔ روابط بین‌الملل و متخصصان سیاست تطبیقی در منطقه، جز در مواردی نادر، نتوانستند این رویدادها را به‌درستی پیش‌بینی یا تحلیل کنند. آنچه در عمل عرضه شد، بیشتر به بررسی‌های حاشیه‌ای و فرضیه‌پردازی‌هایی محدود شباهت داشت که اغلب فاقد اتکای نظری به چهارچوب‌های تحول‌گرا و تبیین‌های علمی عمیق بودند. آیا این امر نتیجهٔ سطحی بودن

تحلیل‌ها و مطالعات علمی و آینده‌نگری سیاسی بود یا به‌دلیل ناامیدی از حصول تحول و دگرگونی در ساختار سیاسی حاکم بر کشورها؟ یأس و ناامیدی حاکم بر فضای فکری پژوهشگران به‌حدی بود که حتی توان درک و رصد «سونامی» تحولاتی را که در افق سیاسی منطقه نمایان شده بود، نداشتند. پیش از آنکه به پرسش از نظریه‌ای مناسب برای تحلیل این دگرگونی‌های سیاسی معاصر پرداخته شود، باید به نکته‌ای مهم اذعان کرد؛ بهره‌گیری صرف از نظریه‌های کلاسیک روابط بین‌الملل در تحلیل این تحولات، چندان کارآمد نیست چراکه این دگرگونی‌ها در چهارچوب الگوهای تطبیقی یا مقایسه‌ای سنتی نمی‌گنجند.

تحولات مزبور ماهیتی فراملی دارند و از مرزهای جغرافیایی و حاکمیت‌های ملی فراتر رفته‌اند؛ همچنین در شبکه‌ای از روابط میان گروه‌های فراملی، به‌ویژه جریان‌های اسلامی و فراقومی، تأثیرگذار بوده‌اند. افزون بر این، ابزارهای مادی و فن‌آورانه مانند فن‌آوری‌های نوین ارتباطی - که از نمودهای برجستهٔ جهانی شدند - نقشی تعیین‌کننده در تسریع و گسترش این دگرگونی‌ها ایفا کرده‌اند. بر همین اساس می‌توان گفت آنچه در منطقه رخ داده و همچنان ادامه دارد، ارتباطی وثیق با ساختار و عملکرد منظومهٔ روابط بین‌الملل داشته و دارد؛ به‌ویژه با مداخلات و منافع آشکار و پنهان بازیگران خارجی که در وقوع این رویدادها، نقشی انکارناپذیر ایفا کرده‌اند و همچنان خواهند کرد.

فالح عبدالجبار،[1] بر این باور است که ناتوانی در تحلیل صحیح انقلاب‌های موسوم به «بهار عربی»، موجب شد تا این تحولات مهم به‌درستی فهم و ارزیابی نشوند، درحالی‌که نسل نوینی از اقشار میانی جامعه - که خود را از وابستگی به دولت‌ها رهایی بخشیده بودند - با تکیه بر ظرفیت‌های گستردهٔ فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات وارد عرصه شدند و نقش‌آفرینی کردند. عبدالجبار در جمع‌بندی تحلیل خود می‌نویسد: «ابزارهای فن‌آورانهٔ سحرآمیز جدید، نظیر اینترنت، تلفن همراه و پیامک‌ها (SMS)، در آغاز مانعی مؤثر در برابر سرکوب اعتراضات توسط رهبران سیاسی پدید آوردند.» با اینکه ساختار این جنبش‌ها عمدتاً افقی و فاقد نظم سلسله‌مراتبی بود، و نیز رهبران و کنشگران آن در یک سطح قرار داشتند، اما توانستند نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری و تداوم اعتراضات ایفا کنند.»[2]

---

۱. فالح عبدالجبار: تولد ۱۹۴۶، بغداد، وفات ۲۶ فوریهٔ ۲۰۱۸، بیروت؛ جامعه‌شناس عراقی که در سال ۱۹۷۸ عراق را ترک کرد. عبدالجبار در زمینهٔ «اندیشهٔ سیاسی و اجتماعی در خاورمیانه» تخصص داشت و از مهم‌ترین آثار او می‌توان به ***دولت و جامعهٔ مدنی در عراق***، ***دموکراسی ناممکن - مورد عراق***، ***دین و قومیت و رویکردهای ایدئولوژیک در عراق*** و ***حکومت خلافت، پیشرفت به گذشته*** اشاره کرد.

۲. ن.ک: عبدالجبار، فالح، «بنیة الدولة و الربیع العربی» (ساختار دولت و بهار عربی)، همایش «پس‌لرزه‌های بهار عربی»، ارائه‌شده در اجلاس شورای ملی فرهنگ و هنر و ادبیات، کویت، پانزده ژانویهٔ ۲۰۱۳، ص ۱۳.

دارم البصام،[۱] آسیب‌شناسی عمیق‌تری از پدیدهٔ «بهار عربی» ارائه می‌دهد و وقوع ناگهانی این انقلاب‌ها را مردود می‌شمارد. از نگاه او، آنچه در بطن این تحولات جریان داشت، ظهور نسلی نو در بستر جامعهٔ مدنی بود که بدون هراس از ابزارهای قدرت و قانون در اختیار حاکمیت، به‌گونه‌ای فعالانه و مستقل وارد صحنهٔ رویارویی سیاسی شدند. به اعتقاد وی، این نسل نماد شکل‌گیری مفهومی نوین از مشارکت سیاسی است که آن را با عنوان «شهروندی فعال» توصیف می‌کند؛ پدیده‌ای که نشان می‌دهد سیاست، دیگر تنها در انحصار دولت و نهادهای رسمی نیست، بلکه به لایه‌های عمیق‌تری از جامعه امتداد یافته است.

در این چهارچوب، آنچه در انقلاب‌های بهار عربی رخ داد، صرفاً انتقال عمودی قدرت از یک حاکم به دیگری نبود، بلکه فراتر از آن، نوعی «انتشار افقی انقلاب» شکل گرفت؛ فرایندی که ظرفیت‌های جدیدی برای مشارکت و کنشگری سیاسی در جامعه پدید آورد. این تحول، به ایجاد عرصه‌های تازه‌ای برای فعالیت سیاسی منجر شد که مستقل از ساختارهای رسمی دولت و احزاب، در دل جامعه و فضای عمومی گسترش یافتند.[۲]

صداهای بی‌مرز: نقش رسانه و فن‌آوری در مهندسی خیزش‌ها

تحولات و خیزش‌های بزرگ مردمی، بدون شک، تحت تأثیر انقلاب فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات قرار داشتند، که به‌ویژه در میان جوانان، نقش کلیدی در گسترش انقلاب‌های بهار عربی ایفا کرد. بدیهی است که تحلیل این تحولات، بدون توجه به تأثیرات این تغییرات فن‌آورانه، نمی‌تواند جامع و دقیق باشد. این تغییرات نه‌تنها در عرصهٔ ارتباطات، بلکه در ساختارهای زیرساختی جوامع نیز مؤثر بودند و به‌ویژه در پیوند با تحرکات جوانان، باعث تحولاتی گسترده و عمیق در عرصهٔ سیاسی و اجتماعی شدند.

مهم‌تر از آن، پیوند میان متغیرهای مربوط به فن‌آوری و کنشگری جوانان در نتیجهٔ تغییرات زیرساختی و ساختاری است که بر روند تغییرات جهانی و تحولات بین‌المللی اثرات قابل توجهی گذاشت. این تعامل میان تکنولوژی و جوانان به‌عنوان یک نیروی نوظهور و تحرک‌ساز، موجب شد که پایه‌های یک تغییر اساسی و همه‌جانبه در منطقه ایجاد شود؛ تحولی که بعدها به «بهار عربی» شهرت یافت و با ویژگی‌های سه‌گانهٔ «همانندی»، «هم‌زمانی» و «غافل‌گیری»، شکل گرفت و خود را نمایان ساخت.

---

۱. دارم البصام: درگذشت نوزده فوریهٔ ۲۰۲۴، تونس؛ اندیشمند عراقی و عضو کنگرهٔ ملی عربی، وی مدرک دکترای خود در رشتهٔ اقتصاد توسعه را از دانشگاه پیتسبورگ ایالت پنسیلوانیا دریافت کرد و حدود چهار دهه مشاور ارشد برنامه‌ریزی توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی در سازمان ملل متحد بود و به اجرای برنامه‌های توسعه در کشورهای عربی کمک کرد.

۲. ن.ک: البصام، دارم، «جُذُورُ الثَّوراتِ العربية» (ریشه‌های انقلاب‌های عربی)، همایشِ «پس‌لرزه‌های بهار عربی»، ارائه‌شده در اجلاس شورای ملی فرهنگ و هنر و ادبیات، کویت، پانزده ژانویهٔ ۲۰۱۳، ص ۳۵.

از ویژگی‌های بارز خیزش‌های عربی - که گاه از آن‌ها با عنوان «بهارهای عربی» نیز یاد می‌شود - حضور و نقش‌آفرینی پررنگ رهبران جوان به‌عنوان موتورهای محرکهٔ اصلی این تحولات بود. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که این قشر جوان دقیقاً چه کسانی بودند؟ پاسخی یگانه و مورد اجماع دراین‌باره وجود ندارد. برخی پژوهش‌ها بازهٔ سنی این افراد را میان بیست تا ۲۴ سال دانسته‌اند و برخی دیگر آن را بین پانزده تا ۲۴ سال برآورد کرده‌اند. درعین‌حال، گروهی نیز میانگین سنی این طیف را ۲۷ سال اعلام کرده‌اند. اگرچه در خصوص تعیین دقیق ردهٔ سنی این گروه اختلاف نظرهایی دیده می‌شود، اما بی‌تردید می‌توان اذعان داشت که این طیف جوان، پرشمارترین قشر جمعیتی در جوامع عربی بوده و بیشترین بهره‌برداری را از فن‌آوری اطلاعات داشته‌اند. به‌عنوان نمونه، در کشورهای حوزهٔ خلیج فارس، میانگین سنی کاربران این فن‌آوری بین پانزده تا ۲۹ سال بوده و این گروه، ۲۳ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌داده‌اند.

براساس گزارش‌های موجود، جمعیت جوانان در کشورهای عربی تا سال ۲۰۲۰ به رقمی بالغ بر ۷۸ میلیون نفر افزایش یافته است.[۱] در کنار این رشد جمعیتی، نرخ بیکاری در میان جوانان نیز روندی فزاینده داشته و موجب نگرانی‌های اجتماعی شده است.

نکتهٔ قابل تأمل آنکه این جوانان در اغلب موارد، از مشارکت مؤثر در نهادهای رسمی تصمیم‌ساز همچون مجالس قانون‌گذاری یا مؤسسات اجرایی محروم بوده‌اند؛ امری که آنان را به‌تدریج به‌سوی گروه‌های معارض وضع موجود سوق داده است. افزون بر این، جوانان در جهان معاصر - چه در اروپا و آسیا و چه در ایالات متحدهٔ آمریکا - عمدتاً از طریق فضاهای تکنولوژیک و مجازی، به دریافت و پردازش اطلاعات، اندیشه‌ها و جهت‌گیری‌های فکری خود می‌پردازند. برخلاف نسل‌های گذشته، شکل‌گیری الگوهای رفتاری و ذهنی این نسل در بستری از تکنولوژی‌های نوین رقم خورده است؛ چراکه فضای باشگاه‌ها، سالن‌ها و اجتماعات حزبی - که محل تردد و حضور مداوم آنان بوده - نقشی همچون کارخانهٔ تولید رفتار، بینش، سبک زندگی و جهت‌گیری‌های سیاسی ایفا می‌کند.

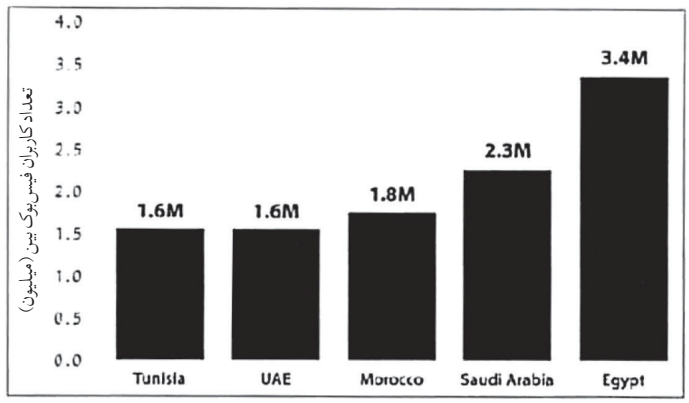
در گزارش معتبری با عنوان «نگاهی به نسل دیجیتالی اعراب» که توسط شرکت مشاوره‌ای «بوز اند کمپانی» و با همکاری شرکت گوگل منتشر شده، آمده است که جوانان عرب در بازهٔ سنی پانزده تا سی سال، به‌طور گسترده‌ای از اینترنت و فن‌آوری اطلاعات بهره می‌برند. بنا بر یافته‌های این پژوهش، ۸۳ درصد از این جوانان، روزانه از اینترنت استفاده می‌کنند؛ بیش از چهل درصد آنان روزانه حداقل پنج ساعت در فضای مجازی حضور دارند و ۶۱ درصد، بیش از دو ساعت از وقت خود را صرف گشت‌وگذار در شبکه‌های اجتماعی می‌کنند.

همچنین این تحقیق نشان داده که ۸۷ درصد جوانان عرب، اینترنت را به تلویزیون ترجیح می‌دهند و ۷۶ درصد آنان، از خانه به شبکه‌های اینترنتی متصل می‌شوند. یکی از یافته‌های مهم این پژوهش آن است که بسیاری از شرکت‌کنندگان در نظرسنجی، اذعان کرده‌اند که اینترنت موجب آشنایی بیشتر آنان با آموزه‌های دینی شده و پایبندی‌شان به آن آموزه‌ها را تقویت کرده است.

---

۱. سایت الکترونی المرکز العربی، لِلْإنماء الثقافی؛ وب‌سایت رسمی: https://arabiancenter.org.

شبکه‌های اجتماعی - به‌ویژه فیس‌بوک - در این میان، به یکی از مهم‌ترین ابزارهای ارتباطی و کنشگری اجتماعی در خاورمیانه تبدیل شده‌اند. این فضاهای نوظهور مجازی، نشانه‌ای از پیدایش جنبش‌های اجتماعی نوین بودند که نمود بارز آن را می‌توان در تحولات انقلابی مصر مشاهده کرد. بنا بر آمارهای منتشرشده در سال ۲۰۱۰، یعنی در آستانهٔ وقوع انقلاب‌های عربی، حدود پانزده میلیون نفر در منطقه از فیس‌بوک استفاده می‌کردند؛ آماری که نشان‌دهندهٔ گسترهٔ فراگیر این پلتفرم بود. در این میان، کشورهای عربستان سعودی و مصر در صدر فهرست استفاده‌کنندگان قرار داشتند؛ همان‌گونه که در نمودار انعکاس یافته است.



المصدر: Carrington Malin, «15 million MENA Facebook Users - Report,» Spot on Public Relation, 24/3/2010, accessed on 15/9/2013, at: https://goo.gl/C7RDJ4

پنج کشور نخست با بیشترین استفاده از فیس‌بوک در خاورمیانه و شمال آفریقا

درواقع، جوانان مصری نقش محوری در هدایت موج اعتراضات از طریق شبکه‌های اجتماعی ایفا کردند. برجسته‌ترین نمود این کنشگری را می‌توان در شکل‌گیری جنبشی دانست که پیش از انقلاب ۲۰۱۱ در بستر فیس‌بوک پدید آمد؛ جنبشی که از مردم مصر خواست در جریان اعتصاب کارگران شهرک صنعتی المحله الکبری در روز شش آوریل ۲۰۰۸، از مطالبات آنان حمایت کنند.[۱] از دل همین حرکت، «جنبش جوانان شش آوریل»[۲] و سایر جنبش‌های مشابه سر برآوردند.

۱.سایت رسمی جنبش شش آوریل:

http://6april.org: David Wolman, The Techie Dissidents Who Showed Egyptians How to Organize Online, The Atlantic, 3/2/2011, accessed on 18/9/2013, at http://bit.Ly/2CA0xTK.

۲. جنبش جوانان شش آوریل یکی از برجسته‌ترین حرکت‌های اعتراضی نسل جوان مصر در دههٔ ۲۰۰۰ بود که در سال ۲۰۰۸ در حمایت از اعتصاب کارگران کارخانه‌های نساجی در شهر محلهٔ الکبری شکل گرفت. این جنبش عمدتاً از طریق شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی سازمان‌دهی شد و نمادی از پیوند میان مبارزات کارگری و کنشگری دیجیتال در مصر به‌شمار می‌رفت. جوانان شش آوریل از گفتمانی نوین بهره می‌بردند که ضمن فاصله‌گیری از سنت‌های رسمی احزاب سیاسی، خواهان پایان دادن به استبداد، فساد

این جنبش‌ها که تحت تأثیر تحولات تونس قرار داشتند، با الهام از موفقیت مردم آن کشور در سرنگونی رئیس‌جمهورشان، به این باور رسیدند که امکان تحقق چنین سناریویی در مصر و علیه حکومت مبارک نیز وجود دارد.

با توجه به آنکه تحقق یک انقلاب مستلزم بسیج گسترده و مستمر در سطح ملی است، شبکه‌های اجتماعی نقش چشمگیری در تسهیل این فرایند ایفا کردند؛ به‌گونه‌ای که اخبار و پیام‌ها را با سرعتی بی‌سابقه در میان اقشار مختلف جامعه منتشر کرده و در مدت‌زمانی کوتاه، امکان دعوت عمومی به تظاهرات را فراهم ساختند. اهمیت این مسئله زمانی بیشتر روشن می‌شود که دریابیم اطلاعات منتشرشده در این شبکه‌ها، غالباً با روایت‌های رسمی رسانه‌های دولتی در تضاد بود و با افشای کاستی‌ها و تحریف‌های موجود، اعتبار این رسانه‌ها را به چالش کشیده و نقاب از چهرهٔ آنان برداشت. این امر در حالی رخ داد که دسترسی گسترده به خدمات اینترنت، مناطق وسیعی از کشور را تحت پوشش قرار داده بود و امکان تبادل آزاد اطلاعات را بیش از پیش فراهم کرده بود.

باوجوداین، باید اذعان داشت که شبکه‌های اجتماعی به‌تنهایی انگیزه و ارادهٔ لازم را برای حضور در خیابان‌ها و شعله‌ور ساختن آتش انقلاب فراهم نمی‌کردند. در این زمینه، می‌توان ظهور جنبش‌های اعتراضی جوانان را با پدیده‌ای دیگر نیز توضیح داد؛ پایان انحصار رسانه‌ای در سال‌های اخیر و ظهور روزنامه‌های مستقل، شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای و برنامه‌های گفت‌وگومحور. این رسانه‌ها فرصت‌هایی بی‌سابقه در اختیار فعالان قرار دادند تا آزادانه اطلاعات را منتشر کرده، ویدئوها را در بسترهایی همچون یوتیوب به اشتراک بگذارند و از کنترل و سانسور حکومتی رهایی یابند.[۱]

همچنین نکته‌ای که در این میان نباید از نظر دور داشت آن است که نسل جوان در بسیاری از جوامع عربی، به‌ویژه در مصر، از مشارکت مؤثر در نهادهای رسمی و مراکز تصمیم‌گیری، نظیر مجالس قانون‌گذاری و مؤسسات اجرایی، محروم بوده‌اند. این محرومیت ساختاری، آن‌ها را به‌سوی نیروهای معارض با نظم موجود سوق داده و آنان را به جست‌وجوی مسیرهای بدیل برای ابراز وجود و کنشگری سیاسی واداشته است؛ امری که در بستر محدودیت‌های جدی در فرصت‌های سیاسی برای جوانان، تشدید شده و شرایط را برای ظهور جنبش‌های اعتراضی جوان‌محور فراهم ساخته است.

بسیاری از فعالان جنبش‌های جوانان، بهره‌گیری گسترده‌ای از شبکه‌های اجتماعی داشتند؛ به‌گونه‌ای که صفحات متعددی در پلتفرم‌هایی مانند فیس‌بوک، حساب‌های توییتری و

و نقض حقوق بشر در دوران حسنی مبارک بود. این جنبش در تظاهرات ۲۵ ژانویهٔ ۲۰۱۱ و انقلاب میدان التحریر نقش کلیدی ایفا کرد و توانست بخشی از انرژی جوانان معترض و طبقهٔ متوسط شهری را حول مطالبهٔ تغییر بسیج کند. گرچه پس از انقلاب با چالش‌هایی چون سرکوب امنیتی و اختلافات درونی مواجه شد، اما همچنان یکی از نمادهای بیداری نسل دیجیتال مصر در دورهٔ پیشاانقلاب و انقلاب تلقی می‌شود.

۱. رجوع شود به: Mady, Popular Discontent, pp. ۳۳۰ – ۳۳۲.

وبلاگ‌های شخصی شکل گرفت که با محتوای اعتراضی و انتقادی از سوی این فعالان تغذیه می‌شد. آنان از این طریق، پیام‌های خود را به گوش جامعه رسانده و در نهایت، تصمیم گرفتند به خیابان‌ها بیایند و صدای اعتراض خود را آشکارا فریاد زنند. یکی از نقاط عطف در این روند، حادثهٔ مرگ جوانی به نام خالد سعید[۱] در ژوئن ۲۰۱۰ در شهر اسکندریهٔ مصر بود؛ واقعه‌ای که واکنش‌های گسترده‌ای را در پی داشت و به تأسیس صفحه‌ای در فیس‌بوک با عنوان «کلُّنا خالد سعید» (همهٔ ما خالد سعید هستیم) انجامید. این صفحه، که در آغاز با هدف اطلاع‌رسانی پیرامون این حادثه به‌وجود آمده بود، به‌تدریج به بستری برای طرح بحث‌های سیاسی در زمینهٔ خشونت نظام حاکم و ضرورت اصلاحات بنیادین تبدیل شد.[۲]

یکی از چهره‌های شاخص مرتبط با این صفحه، وائل غنیم[۳] بود؛ فردی که در جریان انقلاب مصر به یکی از فعال‌ترین و شناخته‌شده‌ترین کنشگران اینترنتی بدل گشت و نامش در فهرست صد چهرهٔ تأثیرگذار سال ۲۰۱۱ نشریهٔ تایم نیز ثبت شد.[۴]

در پرتوی این تحولات، می‌توان به شکاف نسلی عمیق میان جوانان نوگرای متأثر از فن‌آوری و

---

۱. خالد سعید (۱۹۸۲ – ۲۰۱۰): جوانی مصری بود که پس از بازداشت توسط پلیس امنیتی در شهر اسکندریه، بر اثر شکنجه جان باخت. مرگ دلخراش او به یکی از مهم‌ترین نمادهای ظلم و سرکوب نظام حسنی مبارک تبدیل شد و خشم عمومی گسترده‌ای را برانگیخت. تصویر پیکر شکنجه‌شده‌اش که در فضای مجازی منتشر شد، موجی از همدلی، اعتراض و خشم در جامعهٔ مصر و جهان عرب به راه انداخت. پس از مرگ او، وائل غنیم صفحه‌ای با عنوان «ما همه خالد سعید هستیم» در فیس‌بوک ایجاد کرد که به یکی از اصلی‌ترین بسترهای سازمان‌دهی و بسیج مردمی برای انقلاب ۲۵ ژانویهٔ ۲۰۱۱ بدل شد. خالد سعید در حافظهٔ جمعی مردم مصر، نماد جوانی است که قربانی ظلم و فساد ساختارهای امنیتی شد و مرگش جرقه‌ای برای خیزش یک ملت گردید.

2. Nahed Eltantawy & Julie B. Wiest, The Arab Spring: Social Media in the Egyptian Revolution: Rsconsidering Resource Mobilization Theory, *International Journnal of communication*, no. 5 (2011), p. 18.

۳. وائل غنیم: متولد ۲۳ دسامبر ۱۹۸۰ در قاهره؛ مهندس کامپیوتر، فعال اینترنتی و یکی از چهره‌های برجستهٔ انقلاب ۲۰۱۱ مصر است. او در عربستان سعودی بزرگ شد و در سیزده‌سالگی به مصر بازگشت. غنیم مدرک مهندسی کامپیوتر را از دانشگاه قاهره و MBA را از دانشگاه آمریکایی قاهره دریافت کرد. او به‌عنوان مدیر بازاریابی گوگل در خاورمیانه فعالیت می‌کرد. در سال ۲۰۱۰، صفحهٔ فیس‌بوک «ما همه خالد سعید هستیم» را راه‌اندازی کرد که به سازمان‌دهی اعتراضات ضدحکومتی کمک کرد. غنیم در جریان انقلاب مصر دوزده روز بازداشت شد و پس از آزادی، با مصاحبه‌ای احساسی به نماد جنبش دموکراسی‌خواهی تبدیل شد. او کتاب ***انقلاب ۲.۰: قدرت مردم از قدرت مردان قدرتمند بیشتر است*** (***The Power of 2.0 Revolution: the People Is Greater Than the People in Power***) را نوشت که در ژانویهٔ ۲۰۱۲ منتشر شد و روایتگر تجربهٔ شخصی او از نقش کلیدی‌اش در انقلاب مصر از طریق شبکه‌های اجتماعی است. وائل غنیم جایزهٔ «شجاعت» بنیاد جان اف. کندی را دریافت کرد.

4. Mohamed ELBaradei. Wael Ghonim, Spokesman for a Revolution, Time, 21/4/2011, accessed on 19/4/201, at: https://goo.gl/uMdNQv.